

ترقیق (۱) و افاصة (۲) رایعه (۳) و افاصة (۴) رائعه (۵) و تشبیهات رایعه (۶) و تمثیلات رایعه (۷) ، مترسلان ماهر ، اوراق مہارِق (۸) تالیفات خود را از عرفی شرمساری نام عالیبدند ، کہ : « لِيُثْرَ هَذَا فَلْيُثْرِ الْعَالَمُونَ » (۹).

شعر :

بِنَفْسِي كِتَاباً أَرَانِي عِيَاناً أَحَلُّ وَ أَسْرَفَ نَوْعِ الْعُقُولِ
فَالْفَاظُ وَالْمَعْنَى جَمِيعاً مَرَائِي (۱۰) الْعُيُونِ مَرَائِي (۱۱) الْعُقُولِ

پس در عهد دولت روز افروز سلطان سلاطین^۳ الشرق و المغرب ، آذی سحر سینه^۴ الأرض کمالشرق (۱۲) من المغرب (۱۳) تسل (۱۴) أسل (۱۵) و ضرب (۱۶) ضربته (۱۷) اش آحلی (۱۸) من الصل و الضرب (۱۹) . و مغارب (۲۰) جدالش أنهى (۲۱) من مخادلی (۲۲) الطرب . کیومرث شانی که حیثیت (۲۳) عدل و دادش ، از آوازه شهرت پیشدادیان (۲۴)

۱- ط ، افاصة ۲- نو ، رایعه ۳- دیو ، السلاطین . ۴- نو ، سعه .
۵- ط ، المغرب ۶- ط ، واو ندارد .

- ۱- سحر کردن معنی (ب) ۲- درآمدن در حدیث ۳- سنگ آور
۴- سخن گفتن سر می (رب) ۵- افا ، ادریج ، ریاد ، پر مرکب (بف) ۶- راجع ، آوازه
مقدمه اند ، مرامری که قدرت دارد در آن (رب) مقصود مشیوات معنی است و معنی راجع ، ریسبناهار و جمع
و ممکن است رایفه باشد چنانکه در کموز است ولی معنی قدیم چنان است ۷- راجع ، فریب
گرداننده (رب) ۸- ح صوق ، صحفه ، و روی کاغذ (رب) ۹- برای جنس چسب
ماید بگویند ، گوشتگان (آیه ۵۹ سوره صافات) ۱۰- ح مرأی ، دیدار گاه
۱۱- ح مرهی ، چراگاه ۱۲- آفتاب (رب) . ۱۳- بیری مع (رب) .
۱۴- ح عدل (رب) ۱۵- بیره ، سر ، هر چه بر و بارک باشد از عمشیر و کار (رب)
۱۶- معنی ، ردن ۱۷- معسر (رب) ۱۸- صب بصلی ، شیرین تر
۱۹- صل بصلد (رب) ۲۰- ح مطرب ، راه سنگ (رب) بگنای ۲۱- صب
بصلی ، راجع ، (ب) زینار ۲۲- ح محدل ، کهنه ۲۳- آواره
۲۴- ام جستن سلسله پادشاهان اساطیری ایران سروداد مرکب از دو کلمه اوستائی است جمعا معنی
جستین قابون گزار و داد گر

پیش افتاده و کیشاد مکانی که رشك قناب (۱) گپیان (۲) جلاش ، گئی (۳) بر دل
 گپیان بهده و فرخ زادشهریاری که ساسانیان در دوسار فلک ماش ساسانی (۴)
 حسابند . و نرسی (۵) شوکتی که اشکانیان ، از رسیدن بخدمتش از اشك افشانی
 اشکانی (۶) لقب ^۱ اردشیر ^۲ توایی که اردشیر (۷) در پیش مهیب مهیبش از روباه کم آید ،
 و بهمن (۸) بهمن (۹) مقامی که بَطَارَدَه (۱۰) ضیغم (۱۱) تهورش پلنگی گسر آید ،
 پلنگی گراید

اسکندر دارا کش ، دارا (۱۲) کش ، میخانه احساس ، وحسروان پرویز (۱۳) را
 برده دیده ، حاک پرویز (۱۴) در گاه پرویز (۱۵) شاش از اطلب سکنه ^۲ دوش ، هر
 سکندر (۱۶) محضی فراسیاب (۱۷) شان میگردد و در بحر سطریت هاپلش کاسه سر هر
 سکندر (۱۸) محضی فراسیاب (۱۹) سان میگردد دارای زای ^۳ (۲۰) جهان آرایش ^۴ آرایش

- ۱- تنها طه ، لقب آید ۲ طه و اردشیر ۳- دبو ،
 ۴- دبو ، مفرد ۵- عت مفرد

- ۱- ح و نه ۲- حمة کردرا (ط کردرا) که مدک ، مدک ستان در نای باشد
 (برهان) کمان حمة کرد ، عرب بود (حاسة برهان مصحح آبی در کرمه من قلا لقب عرب) ۳- دواج
 ۴- آندا و گدائی کما . (که حاسة برهان مصحح آبی در کرمه من ص ۱۰۷۲ . ل مناقضت)
 ۵- برمن د شاهنامه ، اسما ، اسکای شوره سده وای مؤلف ایران باستان له ا ا د . ساسانی سرده
 ا ب و گوید و یوام شاهنامه ا اها مدرة اشکانی ا عال باوه (ا ران باستان اربع دوه - ۲۵۴۲)
 ۶- گران اشک افشان (حاستفاق باب ه) ۷- مؤلف در همین زمان آید ، دند ، معنی - دبو و
 و صفت باشد ، دبل اردشیر به سب نام دبو من اسفندنا . و معنی در کمن آن شمر - ح فک ح
 ا د معنی قره حشم مر آمده (ا شی موضع الحاجة) آقایی و در معن مصحح برهان ، د . ۸-
 اه تقای عامیانه است چه آید نام د با س ، متن اردشیر دبو س ر ا ی معنی است ۸-
 اندیش خوب معنی + نیک زبان ۹- نام پسر اسفندنا ۱۰- جمله آ ، د
 بریکدنگر (دب) ۱۱- شرمشه ۱۲- ذی و د - آ ، د با حه سبند
 (برهان) ۱۳- بره (برهان) ۱۴- برنال صحیح د د برن (هان)
 ، حال ره ، اضافه معناه ، ا ب ۱۵- رهرد - ا -
 ۱۶- سرنگون (برهان) ۱۷- مجذوب افراسیاب ۱۸- مجذوب
 اسکندر ۱۹- حبات (برهان) ۲۰- اضافه مشبهه بهشبه

افزای دیهیم و اورنگ ، و پیش اورنگ و فرهنگش ، فریدون دون (۱) ، و هوشنگ هَشَنگ (۲) در عرسه یلی از برز و نال و بالا تا تهمتن (۳) همتن ، و در میدان مردش اسفندیار از شجاعت^۲ رویی تن (۴) عَشَّة (۵) عَلِيَه اش حَمَاحِم (۶) حَم شوکت ، حَتَمًا (۷) حَمَاحِم (۸) سای، و در نوشتن (۹) طریق انقیادش، سر کشان جهان یک قلم (۱۰) ، قلم آسا (۱۱) بیای سر (۱۲) ، قدم فرسای قصه تخت جمشید ، در حنب داستان سریرش ، نَقَطَه (۱۳) ایست ، و طَاطَنَة (۱۴) عسکر روم دهند ، در یهن دشت اقتدارش طَاطَنَة (۱۵) ای در پیش سنک^۳ رزین (۱۶) مسندش ، حرم حورشید و ماه دوز ، و بساط گردون بساطش (۱۷) را ، اطلس (۱۸) چرخ اعظم ، ربر انداز « فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ » (۱۹)

آهن تیغش با طالع تیموری (۲۰) قرین و صرب دستش را از جان آفرین ، آفرین (۲۱)

۱- عت ، شکک
 ۲- عت ، ادعای شجاعت .
 ۳- دوز ، درین
 ۴- نو ، سنگ ندارد

۱- پسا
 ۲- مردم نسر ونا (برهان)
 ۳- مرکت اربیم، قوی + و،
 بیرومند ، قوی مدن ، لقب رستم
 ۴- معرول (برهان)
 ۵- آستانه در (رب)
 ۶- مهتران (رب)
 ۷- همگی
 ۸- ح حدهده ، کاسه سر با استخوانی که
 در آن دماغ است (رب)
 ۹- پیمرود
 ۱۰- همگی
 ۱۱- همانند قلم ،
 ۱۲- اصافه استعاری
 ۱۳- حکایت آواز (رب) اسم صوت
 ۱۴- آواز نغاره و کوس (لعب نامه از حیث اللمعات) کرو در (لعب نامه از حیث اللمعات) ۱۵- اسم
 صوت آواز سنگر بره (لعب نامه از رب) آواز سم است مر جای سمع (لعب نامه از رب) ۱۶- معصود
 دخت زرنگار است که از سنگ ساخته شده
 ۱۷- بدان طعام کند (رب) سوره و حوان (ناظم الاطباء) در انصورت گردون بساط جمعاً صفت مرکت است
 و بساط موصوف
 ۱۸- اطلس همانی معروف است و ملک هم ،
 در گزین ملک ، ملک اطلس نام دارد
 ۱۹- من چه خوب گستر آمدگان (اند) (حسینی
 از آیه ۴۸ سوره انذارات والارض فرسها جمع)
 ۲۰- ناساء معروف گوزگانی
 که هتحات بسیاری الل گمت و در آن اساری است به معنی لغوی کلمه ، چه آهن در برگی نعر
 و در معولی دمر است (حلیة الاسمان ص ۱۶۰ ، ۲۶۶)
 ۲۱- شاید نظریه آیه (فتبارک الله
 احسن الخالقین) دژشه است

شمشیر هلال مانندش ، در آب داری ، ماه آب (۱) . و دسته شش پیر^۱ (۴) تابنده اش ،
 تاننده (۳) دست فلک (۲) و پنجه (۵) آفتاب تیر مار^۲ (۶) خدیگ ازدها کشش ، تار و مار
 کنز هستی خصم بدنشان ، و شکل قلاب شمشیر بندر ازدرش (۷) ، در نظر هانعیان (۸)
 آشفشان .

بیال زاغ (۹) کمانش^۳ تیر شکسته پیر (۱۰) بانسیر طایر (۱۱) ستیزد ، و ازسهم (۱۲)
 تیر درع (۱۳) شکافتش مهلم (۱۴) قمر ، درعش (۱۵) فلک پر بریزد سانس^۴ (۱۶) سیاحتش را

- ۱- ط ، شمشیر
- ۲- ط ، ونس
- ۳- م ، مار
- ۴- ط ، سانس
- ۵- ط ، کمانده

۱- لطف این شمشه در صوریه است که ماه آب مطابق ناماه عقرب بنامم که همه لا دران
 در آن فراوانست و هر چند در حال جنس آفته اند (بذکر نام) لیلی بعضی آنرا تا سهریه ر عقرب
 در ماهند و بعضی که بعد ماه سوم بنامتاریت در فامس اثبات مقدس آنرا ماه پنجم از سنبل ملی پیوند
 نام ماه نارد هم از سنبل درواتن آبان دانسته است ۲- بوعی از کور آهمنی که در ای شس
 پهلر باشد (باطم الاطباء) ۳- آفتاب از مص نامیدن ، بهچاندن ۴- اضافه
 استخاری ۵- آفتاب ا سایر خطوط سمعی که ما دانگشت است و در ماه به صبح
 داری چمن گویند (لمت ماه از آسند اج) ۶- اهی (باطم الاطباء) در ماه حدیث اضافه
 صمد به شمشه ۷- در قلاب ، این صاف و صاف الی صاف الیه دیگری
 فاصله صد ۸- ا ۹- که شش کمان (برهان) ۱۰- در دانستار
 قدیمی است که از بر عفتاب که در هر مدتی بر من آن دسترشود و در آب و در آبی اگر بر
 ساند ، است رود و در جواب سوال کردن جوابه و صمد ای که در آفته

است که در لفظ امر است در ا همن و کور و در ا همن و کور (در همن) و شمشه و جند است
 چنانکه در بعضی حدادی و بعضی بر و در جود شده تا وائی به هر هر چه در ت و در کور
 ۱۱- در کمان از سانس و در کمان در آفته از هوانا صمد و در سمانی و صمد
 عفتاب و در آ (در هر و از هان و ا همن ت های شمالی ا) دران نام حوانا ۱۲- در
 برس ۱۳- در آفته در سانس و در آفته در سانس و در آفته در سانس و در آفته در سانس
 از بر آفته در سانس و در آفته در سانس و در آفته در سانس و در آفته در سانس
 ۱۴- جلال () (۱۱۱۱)

حدیث «حادثه غاشیه» (۱) ، از غاشیه (۲) کشان ، و قوسر معقوبه (۳) عقوبتش ، سهم (۴) افکن قلوب بدکیشان .

از جَلْتَنَاجِ (۵) در گاهش ، چرخ را^۱ از ابر بنسه در گوش ، و از صولت رهره^۲ کدازش^۳ شیرغران ، در عین (۶) ، خموش (۷) خاموش در زمان^۴ دولتش عنکبوت از بیکاری مگس میپرازد (۸) ، و وبال حمایتش ، هر دُباب (۹) ضعیفی ، شیر مگس (۱۰) میپرازد گردش گردون گردان ، بر وفق مراد و مرامش ، و ممالک ناشکوه ، کمسنه سُکُوه (۱۱) ممالک ممالیک (۱۲) ملوک احتشامش (۱۳) سدگان^۵ بیض (۱۴) و سُودش (۱۵) سر سُودة (۱۶) بر فلك سوده ، و در عهد عهد پر سودش آنیص و آسرد ، آسوده .

در^۷ زمان بهجت آثارش ، از دواى خوشدلی^۸ ، مرع کتاب ، براب زن (۱۷) ، رُباب (۱۸) زن . و در ایام بی آزارش ، ابر آناری^۹ (۱۹) از ضراحی (۲۰) سپهر زحاجی^{۱۰}

- | | | |
|---------------------|-----------------------|---------------|
| ۱- دیو ، ط ، نو چرخ | ۲- ط ، نوح رهره گدازش | ۳- نو ، گدازش |
| ۴- ط ، و در زمان | ۵- ط ، و سدگان | ۶- دیو ، سر |
| ۷- عت ، خوشدل | ۸- ط ، آرازی | ۹- عت ، رجاج |

۱- مأخوذ از آیه شریفه هل ایلیک حدیث العاشیه (آیه ۱ سوره غاشیه) مناسب آنکه در این آیه و آیات بعد سخن از قیامت و عذاب آن رفته است
 ۲- رین نوشی که رکابدار مردوس اندارد (ناظم الاطباء) غاشیه کن معب مرکب ، مطیع ، فرما سردار
 ۳- امدت کمان بی مره پیچنده (رب)
 ۴- سر و در آن ایام است جمعی سهم فارسی
 ۵- از حلق + تلیق ناسک در که باز و فراز کرده (رب)
 ۶- سینه (رب)
 ۷- دواب رام سنده (مرهان) در بعضی خواشی پشه معنی سنده
 ۸- مگس بر آمدن ، کساندی بازار (مرهان) دنگار بودن
 ۹- پشه
 ۱۰- مسکوت (مرهان) این معنی
 ۱۱- ان الساتک نارسانستسر
 ۱۲- ح مملوک
 ۱۳- شأن و شکوه (لعب نامه از ضمانت)
 ۱۴- ح ایص ، سمد
 ۱۵- ح اسود ، سماه
 ۱۶- حین است درعب ، ط ، نو و در دیو سوده و سارحان عموماً کمانه را ، مپتری و نورگی معنی کرده اند لکن بد اسمعی صحیح کلمه (سُودن) و (سود) است
 ۱۷- سنج کتاب (مرهان)
 ۱۸- سار مشهور ، در عربی هتج اولسب
 ۱۹- آداد نام ماه اول در است اول سال رومیان و بودن آفتاب در درج حوت (مرهان) مسموم از ماههای سریانی که نضیه غاشیه در صفحه بعد

برخند (۹) خود (۴) دینجان و عنبره (۴) عنبر (۴) گلاب و

در عهد عاخر^۲ بوارش ، دل شاهن ار چنگل اردک ، عار (۵) است ، و در دور
ظلم پر دارش (۹) ، اگر سینه نار (۷) است ، سینه نار (۸) است اگر کر و کر (۹) گسرو
گر (۱۰) گسرو (۱۱) گردون پایه اش را پایه برگردون^۴ سمراحتی ، سپهر ار
مهر ، دعوی^۵ صاحب کلاه (۱۲) کردی و اگر ار چرخ (۱۳) چرخ سلانوش (۱۴)
مریح (۱۵) مریح (۱۶) هدی و سهام (۱۷) برحس (۱۸) رحاس (۱۹) ، عطفا (۲۰)

۲- ع عاخر ۳- کر
۴- ع ارنا برگردون و نای برگردون ط برادر
۵- دو عای

۱- حنا (ب) ۲- ن جهان ملک حلت مال اندام (ب) و = اصافه
سینه به سینه ۳- ن = سینه سحر سینه آینه که ن = (ب) = س
نامین سنان افرو (ب) ۵- سافه حاله (رهان) ۶- ا = بردا س
فع به دن (رهان) ۷- سگ (رهان) د ا معافه د = افان = ۸- سینه حال
۹- نای ار نامهای خدا (رهان) سحر کر (ملکوت رهان) د = ره =
۱۰- سکی ا نامهای خدا و معنی آن مراد = ن ما (هان) ۱۱- سب دسافان
(رهان) ۱۲- طاهره است دانه و ۱۳- است ا = ن ا ا ا ا ا
آورده اند (رهان) و سر و سب دانه ن = سافان ده = د = سب = سینه = د = سینه
۱۳- = (رهان)

۱۵- برود ا حنا مره (ب) با ام
نم ی ری به هدف آن مره ا
۱۸- سنا = مره =
ا = عطفا و عطفا لربد

منه حاسه ارضه هبل

رب آ ا ب الزم = (عاشق او) د = مره
لر ادای آ ا =
۲۰- د = ان سراف = ا ط ف = ا نا =
ود ار = ان سراب = (ا - نام)

سینه سگ

بر آسمان بر نشدی فلک نر (۱) و سپهر مونس (۴) از رومن، نرسی (۳) گشتی
 مهر و ششمش سماء دره پرور برا مهر (۴) و شفق (۵) ، و شفق (۶) فهرش، جهان ارا
 را شام عسوق (۷) ز برجد (۸) ز در (۹) و حد (۱۰) فص (۱۱) حاتم حالس، و سرور دره نروری
 گن انگشتر اقبالش در حسب سطوب در سماء اس، سام در زمان (۱۴) سام ارض (۱۳)
 و با صوء طلب ابورش چهره ارض (۱۴) چهره ارض (۱۵)
 در زرمش^۴ از فرط دهشت (۱۶) ر سام (۱۷) ، نر سام (۱۸) و سر سام (۱۹) طاری
 و در رهنس^۴ از اب حنط بر شمع، مرض مرم (۲۰) و زرمه (۲۱) ساری^۴ از صرب
 چکنده اس (۲۲) خون از در اکلملی^۵ (۲۳) با حد ارا چکنده و در چراگاه عالس
 دره (۲۴) از پیمان سر سر مکنده

۱- دو زرجد ۲- ط در میدان زرمس ۳- ط مجلس رهش
 ۴- دو، ساری ۵- ع کلملی

۱- مداره معروف که منظره گویند ۲- فسی کفای حیمده س
 ۳- از رومن = سر + ی = س (سماء) = ساری همانند س ۴- آوا اب ۵- سرخی
 ابی معد از عرب با ما حین ۶- فص سارخان اب کلمه را معنی زدی، زبون گروه اند
 و هر چه یکی از معانی ط س است اما ظاهراً معنی دیگر آن (سم) است و همانست
 ۷- از یکی اول سب (س) ۸- و معنی زرم (رهان) جواهر معروف ۹- عقل
 (س) ۱۰- که س ۱۱- که س (ر) گن انگشتر ۱۲- اصافه س
 ۱۳- جانابه ۱۴- ماه (ر) ۱۵- س ۱۶- صرب
 سر اسنگی ۱۷- نورانی ۱۸- ام عال است و آن زرمی مانند خار که در ده مردم هم مند
 (رهان) س اب اب آرا کسر اول و سده ۱۹- ورم دماغی (هان) ۲۰- ر سام
 (ر) ۲۱- ام مرضی است و آن حری مانند که از اعضای مردم سان از سمان رهنا د
 (رهان) ۲۲- گرو (رهان) ۲۳- (Suturecoronale) در ری است که از
 اتصال استخوان کاف خدانس و استخوان عیابی حکمک مسود جوع سوند مع (استخوان دماغی) تألیف
 آفایه ک ک ل ل ل ا س گاه ص ۲۰۱ ج ۱) ۲۴- ج ر اسد نام سر سارخان آرا
 با مراد و مسکس و بعضی امراض و مسکن معنی کرده اند در رهان و سند مره صبح اول و ای
 مردم با مراد و مسکس زدا سر گویند لکن ظاهراً این کلمه ر ه است و یکی از معانی مره عاجر و روس است

مشابهت نعل (۹) پاپوشش (۴) هلال اگر سر بر آسمان^۱ شاید ، شاید و خود
کف گرمش را در کفین وهم و فاس اگر ناسگمی خودی (۴) سجده^۲ ، نمرات
راند آید

از آب نمر (۴) لطفش هر که جرعه ای نوشد ، نمر د و سجده^۳ (۵) هیچ
نمائی بی بوجه حضرتش ، صورت حصول پیدا نبرد گل هراغ اقدسش آتش هو^۴ ،
و خاک سم اشهش (۶) عمرین بو چن کمدش خطا (۷) گمر و همت^۵ چن (۸) متانش
خطا (۹) جن ، ، نوس (۱۰) قاش آفتاب رکاب ، و راس (۱۱) حلالش آسمان رحش
شجر^۱ لافسر (۱۲) را پستان رنگ بد (۱۳) حر^۲ و افسار صلیان ۱۴ .

۱- ط رأسمان سر ۲- دو عب سجده ۳- من سجده و سجده
دیگر سجده و سجده ۴- ده آسین چه ۵- عن عرم

۱- اشما و ی ماه را و این با سم داد و ...
۲- حه آر این ای ...
۳- ...
۴- ...
۵- ...
۶- ...
۷- ...
۸- ...
۹- ...
۱۰- ...
۱۱- ...
۱۲- ...
۱۳- ...
۱۴- ...

اِطْنَاب (۱۹) ، و شِدَّةٌ طَوِيلَةٌ (۴) کرده ، بجانب اختصار و اختصار (۳) همان گرای شد .
 دل بانگ زد که هان اسم ساعیش را بکاغذ (۴) بکاغذ بر و نام نامیش را بعزت
 درنامه (۵) بنامه ۶ آور. پس قلم بِالرُّأْسِ وَالْعَيْنِ (۷) گفته ، نخست بِأَبْرِ كَوْهَرٍ معنی
 دهان شست ، و بچشش پایِ جبین (۸) راه تَبَحُّثِشُ چُجُت ، چُجُت . و سرزمینِ ورق را
 هاشِياً عَلِيّاً رَأْسُهُ (۹) در نوشت (۱۰) و خدیو (۱۱) آفِيقُ (۱۲) و نادر آفاق نوشت. آنکه ؛
 از نهبِ زخمِ تبرِ قوسِ قوالقرین (۱۳) او

در چه مغرب رود هر شب سکندر (۱۴) آفتاب (۱۵) .

- ۱- ط ، زده .
 ۲- عث ، درنامه ساهه - ط ، توه درنامه نامه در آور .
 ۳- ط ، خدیو .

- ۱- خلاف اِطْنَاب و آن است که معنی مقصود را با عبارتی بیشتر از متعارف ادا کنند (تعریفات)
 و در قصه نیز گفته از معنی لغوی ، ادبامی است بمعنی اصطلاحی آن مقابل اِطْنَاب ۲- رصن
 که بدان پای شوران بند د (رب).
 ۳- چنین است در همه سجع و اختصار را معنی مناسب
 با این حملات بست چه اختصار ، حصار (مانعی شبیه یا لان) در شعر بست است و شاید این طبع امر
 اختصار است برای معنی کوتاه ساختن سخن و دیگری معنی کوتاه کردن راه و در کتوز بجای این
 کلمه اختصار آمده است ۴- شارحان عموماً این کلمه را عرت و عام، معنی آورده اند مؤلف
 کتوز است معروف سعدی را که در دیوانچه نوشته است شاهد این معنی آورده است
 به قندی که مرده صورت خود بد
 ولی شمه کاغذ و این شب معنی لغوی نگار رفته ، ظاهرأ معنی فوق مرلود و سیرات
 هندی است ۵- مشرب ، نوشته (برهان)
 ۶- کتاب (برهان) ۷- نه سرو ، چشم و این کلمه را در مقام امتثال و اطاعت گویند
 ۸- اضافه استعاری . ۹- رویده مر سن ، و اطاف این قیود در ضمن بنامه قلمی (سرزمین
 ورق) معنی آشکار است ۱۰- طلی کرد ، همون ۱۱- پارساه ، خدایارنده
 ۱۲- مرد در ایست گرم بنا در پارت علم تا در سب صاحب و فاضل (سرود در کوا) است نامه
 از مذهب (الامهات) ۱۳- کمان دوساخ و در ذوالقرنین ادبامی است بنامه اقر من معروف
 ۱۴- سرنگون (برهان) و در آن ادبامی است بنامه ذوالقرنین) و سرار و عرب است در خوش شود
 آیات ۲۳-۹۷ سوره کهف . ۱۵- ريك تعلیقات

اَللَّهُمَّ اَبْدِ (۱) اَبَادِيهِ (۲) لِاِغَاثَةِ (۳) الْاَنَامِ ، وَ اَبْدِ اَبَادِيهِ (۴) لِاِعَاثَةِ الْاَيَّامِ (۵) .
 بِالْهَامِ مُلْهُمُ تَأْيِيدٌ وَ تَلْقِينُ مُلْتَمِسٌ وَوَفِيقٌ ؛ اَيْنَ سَيَّاحٍ غَرِيقٌ (۶) غَمْرَاتِ (۷) ، وَ سَبَّاحِ (۸) غَرِيقِ غَمْرَاتِ (۹) ، بَلْبَلُ بَانَوَايِ (۱۰) بَيْنَوَايِ (۱۱) رِيَاضِ (۱۲) ضَعِيفِ نَالِي ، وَصَلْصَلِ (۱۳) بِي هَوَايِ (۱۴) هَوَايِ (۱۵) شَكْسْتِه بَالِي ، تِكَارِئِدَةُ اَيْنِ اَطْرُوفَةُ (۱۶) بِي نَظِيرِ مُحَمَّدِ مَهْدِي
 بِنِ مُحَمَّدِ نَصِيرِ ، رَا ، رَزَقَهُمَا اللهُ فِي الدُّارَيْنِ الْاَلْزَقِي الدَّارِ (۱۷) وَ الْعَيْشِ النَّضِيرِ (۱۸) .
 كَلْبِنِ اَيْنِ مَدَّهَا دَرْخُلْدِ (۱۹) خُلْدِ (۲۰) وَ جَنَانِ (۲۱) جَنَانِ (۲۲) ، چَنَانِ غَنَجِهْ كَشَاشِدِ ،
 كِه جَوَاهِرِ (۲۳) كَلِّيَاتِ وَقَبَايعِ زَمَانِ اَيْنِ خَدِيوِ زَمَانِ رَا ، دَر نَظْمِ (۲۴) نَشْرِ بِسْمَطِ (۲۵)
 نَبِطِ كَشِيدِه ، بَمَرَحَاهِ (۲۶) پِيْمَانِي اَيْنِ مَطْلِبِ ، پِيكِ نِيكِ بِي اِنْدِيْشِه رَا اَز خَامِه ، عَصَايِ
 طَلْبِ بَدَسْتِ دَهْدِ ، وَ قُوَّتَيْنِ فَاكِرِه (۲۷) وَ نَاطِقِه رَا ، كِه مَارِحِ (۲۸) وَ مَاتِحِ (۲۹)

۱- ط ، ينوایی . ۲- ط ، الذریر ، عت در .

۳- عت ، بو ، ط ، پیمای .

- | | |
|---|---|
| ۱- فعل امر از مص تأیید ، جاودانه کردن | ۲- بح اید و ایدی ، بح ید ، در |
| ۳- مص باب افعال ، هر یار رسیدن . | ۴- حج |
| ۵- بح یوم ، روز . | ۶- زمین نرم و هموار و بست (رب) . و ممکن |
| ۷- بح غمراهی ، سحنی | ۸- شناگر ، |
| ۹- بح عمره ، گردآب . | ۱۰- بعمه ، آهنک |
| ۱۱- بی سامان ، بی سرک | ۱۲- خواهنی |
| ۱۳- فاخته و یا مرص امب شیه مآں . | ۱۴- سماریزان |
| ۱۵- فبا ، ناد | ۱۶- نور آمده |
| ۱۷- نازه و ناآب (رب) . | ۱۸- ۲۰- بهشت |
| ۱۹- ۲۱- ۲۲- دل | ۲۰- ۲۱- ۲۲- دل |
| ۲۳- در فارسی چنان معنی حنت ، مراوان نگر رفته است . | ۲۴- ۲۳- بح جوهر ، |
| ۲۵- خلاصه ، و در جواهر کلمات ایهامی امب بعضی مصطلح آن در منطق | ۲۵- رشته (رب) . |
| ۲۶- فرود آمدگاه (رب) منزل . | ۲۶- ۲۷- قوه فکر و تطبیق مغز قیاسی است |
| ۲۷- لئ ، المنجد و بعضی فرهنگ های دیگر این صعه دیده نشد | ۲۷- ۲۸- به مك |
| ۲۸- چاه فرو شونده جهت آب (رب) . | ۲۸- ۲۹- آب کشنده (رب) . |

قلب (۱) قلب اند، برای احرای ماء معنی (۲) انمعنی، بشکم «ألقى دلوک فی الدلاء» (۳) «او کلک و دواب، ادواب (۴) دلو (۵) و ادلاء (۶)» در کنار پند
 هر چند که دزد به حرعه بان جناب مستعنی الاوصاف «وصاف» صاف (۷)
 صهای (۸) مصططحان (۹) مصطبة (۱۰) برسل اسب، و تو قتل (۱۱) بر قتل (۱۲) قوا علی (۱۳) عبارات
 آن «حارج از انداره اعدام نوع^۴ (۱۴) و نوع (۱۵)» ، لکن بمدلول «الحق احق از
 یتبع» (۱۶) رای مُسَدِد و بیت مُشَدَد گشت که در طرائق^۳ طرائف (۱۷) طراری ۱۸
 و سابع (۱۹) صابع بگاری و سابع (۲۰) پردازی^۴ سابع و سابع کرده

۱- ط بهد ۲- صط در مو ۳- ص طریق

۴- بر « و صابع جناب بگاری سابع رداری

۱- جاء (ب) ۲- ماء معنی آب، ان (ب) ۳- ممکن دلوحود ا
 در (ج) دلها ان مل اد فراند ادب مع مذالم جدا صد صوف آه ده است الی فی الدلاء
 دله و بوسه ده ان مل ا و ان بحرب جاه ، ی رسد و لید من الصعد دل لمة (دله) ص
 که د من آمده د در سده است موافق اند ارحمیره الاعمال اهل ان لاری آه ان مل مأخوذ
 است اهل اهل الاسود دلی

و ما غالب الیه مع المعنی لکن الی دله و ان الی

- ۴- ج اداب «دست او ا (ب) ۵- مع دله ا خاد بر کمیدن (ب) ۶- معنی
 باب اعمال بجاه قره ها کردن دل (ب) ۷- معجب صافی (عاب المعانی) بی خالص
 ۸- می و فشارد اده س (ب) ۹- ج صطیح اذا انا اده س صحن سده (ب)
 ۱۰- دکان مانع که رای س س ما (ب) ۱۱- معنی باب فعل و درام س
 (ب) ۱۲- ج قلا ۱۳- ج فاه ده د ا ل (ب) ۱۴- مع
 باب صفا بر آمدن ر () ۱۵- معنی اب صفا د و ه د نام
 (ب) د - د - د ح د ح د ۱۶- حق سراه ا تر است که مر ی شد (ج) ا ا ه ۳۶
 ره ا ۱۷- ج سرب حده ها لضعف حان (دب نام ا اب) ۱۸- اریده
 آس ان (لعب معه) ۱۹- ج به معه ا و د ده (ب) ا ۲۰- ج معه
 د در حوت و س (ب) معه ا ا ا

تُرَاعُ (۱) يِرَاعُ (۲) رَا حَذُّ وَ الْغُلُّ مَالِعِل (۳) يَمْرُوسَلَامِق (۴) اَدَّهَمُ (۵) كَلَكُ مَسَلَق (۶)
 او سارد و او ان تم تُدْرِكُ الطَالِعُ شَأُو الصَّابِعُ (۷)

چون دسر همب، قلم (۸) اَطْفَا (۹) قلم کرده، برفقتش (۱۰) و برشش (۱۱) و نعلش
 و رشش (۱۲) آغارند و کجیب (۱۳) حامه از صفر صر بر (۱۴) آغارند (۱۵) آغارند (۱۶)؛
 صمیر ژولنده و خاطریش ژولنده (۱۷) تا عرا (۱۸) خاطر «من استند» بر آنه وند خاطر (۱۹)
 دامن بچمّل را فشانند، و نفسوس (۲۰)، این افسانه بر خوانند، که هیچگاه ا

- ۱- اسمی را گویند که از سناری سواری فایلس آن معنا کرده باشد که بر او سوار شده
- از حای بحالی اطلاع کند (برهان)
- ۲- هر که از وی مر و قلم سارند (رم) قلم
- ۳- و در مواردی طاق النعل بالمعل، یعنی قدم بپند بر حای قدم سن رنگان (رک لب اناه)
- ۴- ج سلعه، بیان قدم و سم در راه (ب)
- ۵- است سناه (مهدی الاسناه) ساهی
- ۶- طلم
- ۷- اگر چه مرید سوز لنگه نکاشت تمام حلقه را این جمله صا
- مأخوذ است از مقدمه مقامات حریری (خاشه کور) و نادر است آغای دکتر معوی ۸- راسعدن
- حدن (رم) ۹- ج طهر بلخ ۱۰- آ اسن (رم) ۱۱- رسی بکر اول تا کنگ قلم
- (رم) اما از آن ماده باب فعل استعمال شده است ۱۲- اگل سرح رنگ کردن
- در اسط ظاهرا معصود آراسن است ۱۳- نلل (باح الفروس) ۱۴- ناک
- قلم ۱۵- ظاهرا ج عدد آوار حوس
- ۱۶- آغارند بر آنگدن (برهان) ۱۷- بر مرده
- ۱۸- مص باب افعال آرند کرد آمدن (رم)
- ۱۹- کسی که برای خود اسند مخاطره آماده است و مدعی الارب است صورت آمده (من استند
- مرايه صل) گمان ندارم حدسی مأمور باشد چه در مواضع محتمل حسو کردم و ناهت است و مجمع
- الامثال گرمایی آمده است خاطر من اسمعی برأه (خاشه کور ص ۳۶) ۲۰- اسپرا رستند

و لعن من سخر بسرائی ترُفب (۱) ترفت ، و هیچکس از ماه مُقَنَّم (۲) و فرس مُصَبَّح (۳) کلر بدر تمام و سیر حواد (۴) حوشحرام توقع نکرد . موسیچه (۵) را از اعجاز موسوی دم ردن، دام هرل کشتن است ، و وجه صیدانه (۶) را ناخس نهانانه (۷) ریوار (۸) ریور بس اُصْحُوکَه (۹) شدن « مَا حِثَّمُ بِهِ الشَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُطْلَهُ » (۱۰)

با بهتری چند هنر بردشی حر مهره قیمت گهر بردشی

ترسم که کند آتش رسوائی دود تا کی ماسا هیجه تر بردشی

هیجات در مقام تَرْحَمَه و بیان ، تَرْحَمَه (۱۱) و نشان (۱۲) ترا ده نشان کب

لَیسَ فیها سَاعِدَةٌ (۱۳) صفت دارد ، کی دست آست که با باروی نارور (۱۴) مقاول (۱۵)

۱- و ریوار ندارد

۱- معی باب بهمل ، چشم داشت (ب)

۲- اشاره بده تن این معنی و ۳- است کند (ر) ۴- است سله وی (ب)

۵- پرنده است سله بیاحت (رهان) ۶- عولوی بی سله بی سله بی سله بی

۷- بی حسوی خوش بی ، بی بریم گه بی سله بی سله بی سله بی

۸- صدوی به ددی ، در برای (رهان الم الم الالم)

۹- آجد این وی حواء آبد (ب) ۱۰- آجا آو دوا د حواء اب همدنا مدها را

۱۱- باطل خواهد بود (همی ار آبد ۸۱ سوله بی)

۱۲- بی سله بی سله بی سله بی سله بی سله بی سله بی

۱۳- انگسان کن است که د آن ساند بس این مثل برای بی بی سله بی سله بی سله بی

۱۴- بی سله بی سله بی سله بی سله بی سله بی سله بی

۱۵- بیجان سله

سحر انگیزش که می رُور (۱) « بارور (۲) ساحر است، به پمجه دری دست یازد و قریحه حامده (۳) و یطنه (۴) حامده (۵) ترا، قدرت آن نر کتاری (۶) کھا، که ناوصف اعحیت لسان، در برابر چنان فارس هوری (۷) ، حیاء (۸) عربیت نارد، واعصاً « قنقامه حکت بحب المادیل (۹) شسه (۱۰) یشه (۱۱) حَرف (۱۲) حَرف مَر حَرف (۱۳) خود را، چگونه با حواهر شاهوار این جوهری رسته (۱۴) آ رسته (۱۵) بلاغت، بیک رشته حواهی کشیده و حرزات (۱۶) حرزات (۱۷) را، با حرزات (۱۸) نمین این معدن فصل و هر چه نوع حواهی سجد « لایستوی الحیث و الطیب (۱۹) ، و لایشه الصاب (۲۰) بالصیب (۲۱) تهور (۲۲) یهده (۲۳) را در حب لال (۲۴) لاله گون و لالی (۲۵) لالا ارحیب در آوردن، سبک سگیت (۲۶) و برور (۲۷) نر هات (۲۸) و هواهی (۲۹) واهی را،

۲- بو، لاله کو

۱- عت، ط، بالص

۳- عت، هواهی، ط هواهی

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱- دوع، دهر، شرك (ب) | ۲- حادوگری نورای که بسکر ایران را |
| سکس داد و در سده هام در گود رکه، سد (برهان) | ۳- حنک، فرده، مظافه |
| صفت با موصوف در نایت سیاه عربی | ۴- در برگی |
| ۵- خاموس | |
| ۶- ناحص آور دی مستاب و بصصل (برهان) | ۷- سیر سسه، هر چس خوب و ماند دار |
| (رب) فارس (معنی حواهی) | ۸- ح حواد امب سکو روی |
| ۹- «معامه | |
| حک بحب المادیل « معامه ممدون حرد و بارل شتری است به نه سالگی در آمده و آن بیرو مند برین | |
| شتراب (مجموع الامثال) | ۱۰- مبره سناء و خرای، معروف |
| ۱۱- مانسد، | |
| ۱۲- معال، هر خور گلی که در آس سوجه مانسد (رب) | ۱۳- امب، آراسه طاهر |
| (رب) ۱۴- بارار | ۱۵- آراسته |
| ۱۶- ح خوره، مهره | |
| و آنچه در رسته آمده شود (رب) | ۱۷- ح حرعل، باطل (رب) |
| ۱۸- حرزات | |
| الملک، حواهر باج پادشاه (رب) | ۱۹- مأجود از آنه ۱۰۰ صوره مآده |
| ۲۰- میع | |
| مرم و آن بجای باشد که دو رصمان در هوا پیدا کردند (رب) | ۲۱- ایر ناران (رب) |
| ۲۲- رنگ بسیار (رب) | ۲۳- دست می، ایان میزاه و می نسان (رب) |
| ۲۴- لعل، جوهر | |
| گرا معانه (لعب اما) | ۲۵- ح لؤلؤ |
| ۲۶- سبک سبک، مردم می و فار و کم صص (برهان) | |
| ۲۷- سبکی سبکی سینه بر مرد لیکن سبک کم بها (برهان) | ۲۸- ح برهه باطل، معنی |
| می فائده (رب) | ۲۹- سحن باطل و لغو |

نایب‌ورده قیمتی و نهر مان (۱) هر مایی (۲) رُمائی (۳) مُصاهی (۴) کردن ، دلیل بی همگی (۵)
 مهاجر (۶) کَلِم (۷) را ما مُهاجر (۸) بِحکم (۹) چه خُذ مشابهت است ، و یَلِج (۱۰) نوادر (۱۱)
 را ما مَلِج (۱۲) نوادر (۱۳) چه حای مُشاکهت (۱۴) ، «ما یستوی المهرانُ هَذَا عَدَبُ قُرَاتُ
 سَائِعُ شَرَاهُ وَ هَذَا یَلِجُ أُحاح» (۱۵)

بیان رَث (۱۶) نَث (۱۷) و کلام عَث و نَث (۱۸) را با چمان اُعْجونه ، د کتبا،
 مُتَشابهات (۱۹) حوارین ، دل‌حسین است ، و اِرْحاحه (۲۰) و رُحاحه (۲۱) کار گوهر خستن ،
 و کاه (۲) کم بها را با سگ بی‌حاده (۲۲) سنجیدن ، بی حاده (۲۳) است ، و سفیده اراده
 خاطر آرزوات درین بحر اُحی (۲۴) ، حاده (۲۵) «ما یستوی الاعدی والبصر و لا الطُلعاتُ
 و لا التور و لا الطل و لا العرور» (۲۶)

۱- ط رث و نث ۲- ط ، عث و نث ۳- ط است ندارد
 ۴- کاه کم بها ۵- بو عب ، آراذه است

- ۱- نافه سرج (رهان) ۲- در سحّه بو هر مایی د ده سحّه حاب ا ا م
 این کلمه را ندید و در حاشیه هر مایی آمده ، ظاهراً بهر مایی است بمروری آنچه هر و -
 ، قبل از کتاب محمود از حسن‌الله است المهر مایی م المورد (س ۳۴) ۳- سرج
 - شینه حساب ۴- همگک ، ها الی ، هشتمی (رهان) ۵- ح بحر صم اول
 حن شب حسی (عب) ۶- ح کاهه ، اصافه مایی ا ا ۷- ا ا ا باب معافله
 که حده هجرت کسینه ۸- ح حکمه ۹- ح ملج ، حک ۱۰- ح ناد
 مری جسم (رب) ۱۱- ح ملحه بسم اول و سکن ده م سخن حوس ، بکس ۱۲- ح
 ا ر ، لطفه ، ملج نواد لطفه های بکس ۱۳- هماسندی (ب) ۱۴- هماد
 مسند دود ا آب آن سرس و کدا نده است و آن سه و لاج (ا آ ۱۳ سه سه ناصر)
 ۱۵- کبه ۱۶- را کده (ک ب) ۱۷- حدیث عب ، سخن داه (ب)
 م سا ، ا ا باع است ۱۸- ده صه هماسد (مأخوذ از آ ۲۴ سه سه ریس) ۱۹- سه سه
 ۲۰- سه سه ما (ب) ۲۱- آنگینه ۲۲- کاه نا ۲۳- بی احد ۲۴- ل
 ح ۲۹ ص ۱۸ ۲۵- حا ده ی ، کسمانان بدان لسی ا ا (رهان) ۲۶- (و) هماسد
 سب کوروجیا و نه فارسی و روشنائی و سانه و گرمی آفات (آ ۲۰ سه سه فالخر)

شهر

این راه که سر کرده‌ای از معروری ترسم که معمور برسی از دوری
 مَنْ صَفَّ فَقَدِ اسْتَهْدَفَ (۱) وَ الصَّمْتُ أَحْسَنُ مِنْ عَمَى الْمُنْطِقِ (۲) وَالسُّكُوتُ
 بِيَشْرٍ مَمْدُودٌ (۳) وَ وِدَامٌ (۴) عَلَيَّ الْعِدَامَةُ (۵)

شهر :

بی زبان باش نه بیسی که قلم تا زبان نافت سرش در حطر است
 بِسَ بوسيله (۶) «مَا لَا يُدْرِكُ كَلِمَهُ لَا يُشْرِكُ كَلِمَهُ» (۷) تَوَسَّلْ ، وَوَصِلْ (۸).
 فَقَدْ تَسَمَّعُ الرِّقَاءُ وَهِيَ حَمَامَةٌ
 وَقَدْ نَطَقَ الْعَيْدَانُ وَهِيَ حَمَادٌ (۹)

تَوَسَّلْ (۱۰) حسنه، بیای ادب برخواستم و ما گم تو گم (۱۱) تَكْشِفُ (۱۲) كَثِيفَةٌ (۱۳)
 راهی حواستم

۱- بو ، وصله

- ۱- کسی که تصف کرد هر خود را آماج صاحب ، طغر من الم کتایا او سعراً ایا تعرض
 فعله علی الناس رجوع بود بامثال و حکم ده خدا دل همین مثل ۲- بی زبانی بهتر
 است از گمگی در گمگاز ۳- خاموشی برده است کشنده (مأخوذ از فرمانش علی
 علیه السلام صعب الجاهل سره) ۴- سرخوش امریق (رب) ۵- گران
 در این بودن (رب) ۶- دست آور ۷- طغر آب دربارا اگر معوان کشند
 (رک امثال و حکم ده خدا) ۸- نمود کننده موی زبان (رب) ۹- پس
 گاهی آواز معجواند و وفا در حالیکه کور رسد و گاهی سخن میگوید عردها و آن چو بی است
 رُكْ مَلَقَاب ۱۰- معن باب فعل بوسگی حشش (رب) ۱۱- معن باب
 فعل ، چشم داسس مگوئی (رب) ۱۲- معن باب فعل دست ، پیش کسی داسس معجواش
 (رب) ۱۳- دور گذار از فرقت (رب) بوشه

ذُكَاةٌ (۱) «از گن من ایاس» (۲) که پیوسته مانند اَشْعَةُ ذُكَاةٌ (۳) بر بیلاط (۴) و لاطاط (۵) و سهول (۶) و حزن (۷) جهان معانی لامع بودی ، بتراکم غیوم (۸) حزن و یأس محبوب شد .

و دَهاة (۹) «آدمی من قیس» (۱۰) که بلاغت «قَس» (۱۱) را «آدمی» (۱۲) و اَوْهَى (۱۳) «من القس» (۱۴) شمردی ، و فور تجلی از پرتوش دَهاة (۱۵) را «آملی آتیکم» (۱۶) گفتی ، دهان نطق پرست ، و شاهد رویت (۱۷) رویت دریغ داشته ، در یحجال (۱۸) یحجال (۱۹) خذ (۲۰) یخذر (۲۱) تخذر (۲۲) و تخذر (۲۳) بنهفت . و بهیچوجه وجه بهیج (۲۴) مطلوب را کشف القناعی (۲۵) با قناع (۲۶) ، از قنوع (۲۷) صورت نیست .

۱- ط

۱- یو ، قیون ، ط ، عیون

۳- یو ، کشف القناع .

- ۱- زیر کی - ۲- از گن من ایاس، منلی است یعنی او زیرک تر از ایاس است
 رك تعليقات، ۳- آفتاب، ۴- زمین است هموار (رب)، ۵- کرايه
 سر کوه (رب)، ۶- ج سهل ، زمين نرم (رب)، ۷- زمین درست ، ضد
 سهل (رب) ۸- ج غوم ، اسر، ۹- زیر کی (رب)، ۱۰- زیرک تر
 از قس (بن زهر) منلی است. رك : تعليقات ۱۱- مقصود قس بن ماعده ایادی است.
 رك تعليقات، ۱۲- با عیب تر ، با نقص تر، ۱۳- ست تر ، دریده تر.
 ۱۴- سخن چینی نمودن و فتح و کسر اول سخن در بیت است (رب)، ۱۵- ج داه (داهی)
 مرد زیرک و هیرهم (رب) ۱۶- شاید بیاورم شما را از آن سلهای (ار آیه ۱۰ سوره
 طه) ۱۷- رویه ، فکر و اندیشه در بار (رب) ۱۸- ج حمله فتح اول و
 دوم، خانه گه برای عروس سازند (رب)، ۱۹- در بر ، خجالت و در ط ، ج خجلت معنی سده وای
 در قوامیس عربی این صعه دیده شد ۲۰- رخسار، ۲۱- پرده (رب)، ۲۲- مص
 ناف فعل ، پنهان گردیدن ۲۳- مص ناف نعل ، پرهمر ، احتساب (المنجد)، ۲۴- خوب
 و لسکر، ۲۵- پرده برداری ۲۶- خمود گرد آمدن (رب) ۲۷- خواستن
 نیازمندی نمودن در سوال (رب)

و طبع گلیل (۱) نیز طبع (۲) گلال (۳) از آینه باطن ظاهر کرده به معریض گفت که:
 پید اوسی (۴) کیان و گنج روان (۵) «قارون» (۵) ، بکنجور روان درجور نسیر ده ، و
 گوان (۶) جمشید و شایگان (۷) خسرو ، در نهانخانه قلب محزون مخزون (۸) ساخته .
 شایگان (۹) طمع چندین سببگه (۱۰) سیم و زر چراست ؟ و لنج (۱۱) کازم (۱۲) و
 عمارا (۱۳) محیط (۱۴) نیستم ؛ بلحااح (۱۵) و لجاج (۱۶) ، طلب اینهمه نطف (۱۷) نطف (۱۸)
 از من منوط بر کجا ؟ و ما عندی ^۲ کنز الطنر و ما عدی ذلک (۱۹) .

زمانه عدد هتر مند است ؛ و اهل زمانه صد چندان ، گل خندان آتشی ^۸ را در این
 چمن ، بر اهل دانش آتش گلخن دان ، و بر خوان پر خون سپهر فائحه ترک و بگرید بر خوان (۲۰)

- ۱- ط ، در کناره صفحه اضافه دارد : کنج ،
 ۲- ط ، قارون ندارد .
 ۳- نو ، نساختند .
 ۴- نو ، ط ، لطف .
 ۵- یو ، نالجاج و لجاج .
 ۶- یو ، ط ، لطف .
 ۷- عت ، عندی .
 ۸- ط ، آتشین .

- ۱- کند (رب) .
 ۲- زنگه (رب) .
 ۳- مانده شدن (رب) .
 ۴- و نکر او نیز آمده است ، درمی که در زمان کیان رایج بوده و هر درمی می و پنج دینار خرج می شد (برهان) .
 ۵- گنج روان نام گنج قارونست (برهان) .
 ۶- مقصود گنج گار است ، و آن از گنجهای جمشید است که در عهد بهرام گور پیدا شد و داستان آن در شاهنامه آمده است (برهان و حواشی آن) .
 مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قران عهد فتر و گنج گاو قرماش (خاقانی) .
 گنج العمار (کدا) بیر ز شه یاد کار ماند چو مانکه گنج گاو ز جمشید کامکار (بیر) .
 ۷- نام یکی از گنجهای بسیار بزرگ خسرو پرویز (برهان) .
 ۸- امن ، پنهان کرده ،
 ۹- در خور (برهان) .
 ۱۰- رک ح ۵ ص ۹ .
 ۱۱- ح لجة .
 ۱۲- بحر احمر .
 ۱۳- معروف .
 ۱۴- در آن .
 ۱۵- مص باب افعال مستبیدن در سؤال (رب) .
 ۱۶- مستبیدن .
 ۱۷- ح نطفه ، مر و ایدروشی .
 ۱۸- دریاها (رب) .
 ۱۹- مثلی است .
 ۲۰- فائحه ترک بر چیری خواندن ، ترک آن گفتن (گموز) .

شبهها با ذکوة^۱ (۱) زکن^۲ (۲) و روشندی در رکن^۳ صفة با صفای خیال، بسی
چراغ دماغ سوخته‌ام و بدستگیری زندان (۳) کلک و بنان بازندان (۴) متفکره و متحیله
بسا سراج مضییء (۵) ، درسراچه زندانیان بیان و گرفتاران شجن (۶) یسجن (۷) سخن
افروخته .

بزودنکته شکافی، غوايض (۸) مضامین را گفته (۹) و گفته‌ام، و پایای تدبیر، رف
و یام سخندان بلند را رفته و رفته‌ام . باآش طبعی ذهن شاعرا (۱۰) ، و فکر شاغل ،
عبارات سوخته (۱۱) از دل سوخته انگیخته‌ام ، و بِالْعِشَى وَالْإِبْكَارِ (۱۲) اُبْكَارِ (۱۳)
افکار را ، در حجله دل افکار (۱۴) بهمدستی مانشطه (۱۵) ناشطه (۱۶) قلم ، اَوْشِخَّة (۱۷)
مُكَلَّل (۱۸) بِهَيْكَل (۱۹) و گُلْکَل (۲۰) آویخته .

در محاکمه (۲۱) مُحَاكَاة (۲۲) ، و مُحَاكَاة (۲۳) حکایات، بِحِیَاكَاة (۲۴) حَائِلِك (۲۵)

۱- ط ، ذکر . ۲- ط ، ذکن . ۳- ط ، رکن ندارد .

۴- ط ، پای .

- ۱- فروزیه که بدان آتش را برافروزند (رب). ۲- دانی (رب).
۳- تشنه زد ، بند دست (رب). ۴- چوب یا آهن آتش زنه (رب). ۵- روشن ،
روشن کننده . ۶- اندوه ۷- زندان . ۸- ح
غامض، معنی پوسیده ، خلاف واضح، مشکل (رب). ۹- شاکه (مرهان). ۱۰- افروزنده
۱۱- سنجیده (مرهان) . ۱۲- دشامگاهان و نامدادان (مأخوذ از قدمت آخر
آیه ۳۶ سوره آل عمران یا ۵۷ سوره مؤمن). ۱۳- ح بکر، نابوده . ۱۴- آزوده
(مرهان) ۱۵- زن آرایشگر . ۱۶- سامعان ، نشاط کننده
(رب) و ممکن است معنی دیگر آن مقصود باشد ، یعنی از حای دمرون آینده . ۱۷- ح
وصاح . ۱۸- اکلیل پوشنده . ۱۹- پسر .
۲۰- سینه (رب). ۲۱- اسم مکان ، حای ناقتن (رب). ۲۲- حکایت کردن ،
ناز گفتن سخن ۲۳- مرابری کردن ، با هم پهلو سودن (رب). مرخورد نباید دیگر
۲۴- ناقتن (رب) ۲۵- نامده .

چابکدستِ خامه ، بسیج (۱) نَسِج (۲) نَسِج (۳) نَسِج (۴) و روایات کرده ام ، و غزالان
غزلهای شوخ جسته (۵) و تذروان عبارات خجسته را از تَنَائِف (۶) تَنَائِف (۷) ، بِحَرَكَه (۸)
دست بِحَرَكَه (۹) تحریر و صیدگاه تَزْبِير (۱۰) آورده .

در دیده ناقص خردان رُغُوب (۱۱) ، که نظر جز بر عیوب نمی گماراند ، « أَقْحُ
مِنْ عِشْوَةِ (۱۲) الْعِشْوَاءِ (۱۳) وَ دَلَالِ (۱۴) الْعُرْوَاءِ » (۱۵) بوده . و رخساره سازه (۱۶) ، و
شاره (۱۷) بَشَارَةِ (۱۸) آن مُجَبَّاتِ (۱۹) اِيكَ مَبْسَمِ (۲۰) ، و مُجَبَّاتِ (۲۱) تَنَكِّ مَبْسَمِ (۲۲) ،
که از حسن مَحْيَا (۲۳) دلبران بَرَجَاءِ (۲۴) را دل بَرَجَا نمیکذارند ، « اَنْكُرُ مِنْ
هَيَاةِ الْبَرَجَاءِ (۲۵) وَ هَيَاتِ (۲۶) الْعَرَجَاءِ » (۲۷) نموده « قَبِيْمَةٌ (۲۸) اَطْيَبُ (۲۹) مِنْ الْقَبِيْمَةِ (۳۰) »

- ۱- یو ، نسج نسج نسج ، هت نسج نسج نسج .
۲- عت ، بر جسته .
۳- یو ، تدبیر .
۴- عت ، و اشاره .
۵- یو ، عت بر جارا دل بر جا
نمیکذارند . عت بر جا را بر جا نمیکذارند .
۶- ط ، نمیکذارند .

- ۱- ساختگی کار . آماده گردیدن (برهان) .
۲- نوشتن (رب) استساح و شاید معنی دیگر
آن مقصود باشد یعنی زایل کردن ، محو کردن .
۳- نافه .
۴- ح نسخه .
۵- معنی این کلمه مفهوم
نشده شاید چست ، بفتح اول و سوم و مسکون دوم بمعنی نغمه و آهنگ است .
۶- ح تنغه ر ک ح ۱۹ ص ۲۳ .
۷- دشتهای فراخ (رب) .
۸- حرکت .
۹- حلقه ، صف (برهان) .
۱۰- تحریر
۱۱- ترسند ، مد دل (رب) .
۱۲- ناز ، کرشمه (ناظم الاطباء) .
۱۳- زن شب
کور یا ناپینا (رب) .
۱۴- ناز (رب) .
۱۵- گنده پیر .
۱۶- شادمان
کننده تأنیث وصف برخلاف دستور زبان و لیکن موافق با اسلوب آن عصر و عصر بعد است .
۱۷- هیات ، جمال (رب) .
۱۸- مژده دهنده .
۱۹- ح مخمته ، زن بسیار پنهان
کرده شده (رب) و ممکن است محآت به تعریف خواند ح مخمته ، دختر مخدیره که هنوز متروح
نشده (رب) .
۲۰- بخومی ، ربائی ، جمال (رب) .
۲۱- امرأة محبت لزوجها ، زن
دوستدار شوهر و كذلك امرأة محبة (رب) .
۲۲- نسیم (رب) اسم مکان ، دهان .
۲۳- دوی ،
رخسار (رب) .
۲۴- سیاه و فراخ چشم (رب) .
۲۵- این کلمه در لغت نسج (برخام)
است لیکن نظن قوی صحیح آن برخام است یعنی زن بر آمده سینه و بر آمده پشت (هتبی الارب
لسان العرب) .
۲۶- این کلمه در ط ، هیات آمده و بالای آن نوشته اند چیست رفتن و در نسخه عت ،
هنات آمده و خصلتهای مد معنی شده ، در نسخه یو ، هنات است و معنی شده در نسخه نو ، هنات
آمده و چست رفتن معنی شده .
نظن قوی این کلمه هباب است بمعنی نیز رفتن و بیك دشتاب رفتن
که این صفت در محض لنگه بارینا و مضحك است .
۲۷- تألیف اعرح ، لنگه .
۲۸- زن
صاحب جمال (رب) .
۲۹- خوشنور .
۳۰- ظیلة عطار (رب) .

در طریق محتمم سر ناحته‌ای، و شمع دوستی خود را سینه چاک راه وفا ساخته،
 مدستگیریم خطای «هیی عصای ائتو کزو علیها» (۹) از قرحمان صبریم یافته، و در انجاح (۴)
 مطالبم باشاره سرانگشتی، سر، قدم ساخته شتافته‌ای ا هکام نسوید (۴)، آسود (۴) آسا
 ارسحمان تلخ بر آعدا، رعاق (۵) حاسگر اپیموده ورمای هینحآء (۶) هوجا (۷)، ساس بیره
 حطی (۸) از طعنات (۹) سلکی (۱۰) و مخلوچه (۱۱)، در حریف طعنه (۱۲) در کارزار
 سخن، کار، راز نموده ای، دمی غیر معری از سر بندر کن ا و نکام گامی بردار ا و
 شطری از سطر بیارم رقم رن ا و شمه‌ای از راز درویم بنکار ا

از این نما گلس قلعا شکوه‌های شکفت، شکفت، و در حظ شده (۱۳) از
 صبر (۱۴)، رفیر (۱۵) «و یصیق صدری و لا یطلق لسانی» (۱۶) من کشیده گفت که
 «ارنا لربك هی سفاة» (۱۷) مدنی است که مساطة (۱۸) شاطة (۱۹) خاطر رادگان (۲۰)

۱- نو، حاکرا رعاق	۲- ط، رمان هوجا	۳- نو حرف
۴- حر ط، همه مسح طعنه	۵- ط رفیر صبر	۶- ط، گفت ندارد

- ۱- ا عصای من اسب بدان نمکه منکم (از آ ۱۹ سوره طه) ۲- بر آمدن
- حاجب (رب) ۳- سباه کردن، و شس ۴- ما بر رگه سباه (رب)
- ۵- آب باج مطهر که خود را واحد (ب) ۶- حنک، ما مند و ندون مد هر دو آمد
- (رب) ۷- کوهیدن (رب) ۸- مسنگاه کشی اسب معروس که رماج حطه
- بدان مسوسب نداحبت که د آجا آرا معروسب آتکه منب برهاسب (رب) ۹- ح
- طعنه واحد طعن، ردن نه مره ۱۰- سوره راسب (ب) طعنه سلکی، سره ری راسب
- (لعب امه از مهدب الاسماء) ۱۱- بیره ری حب و راسب (رب) ۱۲- مذکو، سررس
- کن (لعب امه) ۱۳- د حطه مند، آورده شدن (بهار حیم نفل کمور) ۱۴- ا کک
- ۱۵- اول آوار حر مغان سهدی که آخر آسب (رب) نکل و فرورون آوار ارسحی (ب) ۱۶- ر
- نکک اسب دل من و گساده سب رمان من (از آ ۱۲ سوره الشعراء) ۱۷- همانا ما
- منمسم براد معردی (از آ ۶۴ سوره اعراف) ۱۸- آراسگر ۱۹- حاره ساطه،
- دحر اسب فامب (رب) ۲۰- ح خاطر راده، اصافه معاوی، راده خاطر

تو بوده‌ام، واز مِدادِ مَشْکِین ، عَدایِیر (۱) عَدْرَاء (۲) بر اَعْدائِیر (۳) عَدْرَاء (۴) مَهْوَشِ وَش (۵) و شکل نیکو بِشْکَل (۶) حَسَنَاء (۷) دِلْکَشِ گَش (۸) ، گَشودِه ، و طَرَه های (۹) پَرچینِ خَمِ بَخَمِ از مَشْکِ بَخَمِ (۱۰) ، بر چَهْرَه تَرَه های (۱۱) چین و خُتَن (۱۲) بر اَلْکِیخْتَه ام . و مَرغُوله های (۱۳) رَسا و نَعُوله های (۱۴) عَنبِر سا (۱۵) را که عَنبِر (۱۶) شُ مَشْکِ سارا (۱۷) بوده بر عارضِ خَرایِدِ (۱۸) جَرایِدِ (۱۹) آویخته ، و از نَاف (۲۰) نَافِجَه (۲۱) مَلِیق (۲۲) ، کَمَا یَلِیق (۲۳) ، مَشْکِ تَر (۲۴) بَکْفورِ خَشْک (۲۵) آمِیخْتَه ام . واز نَافِجَه (۲۶) مِذْرارِ (۲۷) زَبان ، فَطْرَاتِ طَطَّر (۲۸) نَکَهْت (۲۹) بَر فِطْرِ وِرْق (۳۰) ریخته .

۱- یو ، این کلمه و ما بعد آنرا ندارد . ۲- عت ، نامیچه . ۳- یو ، یلیق کما یلیق . ۴- ط ، و بر فطر و ق .

- ۱- ح خدیرة ، گسوی بافته (رب).
- ۲- تاریکی (رب). سیاه . ۳- ظاهر آ جمع قیامی عذار ، و حر این معنی مناسبی برای آن نیافتم . ۴- دو شیرازه (رب).
- ۵- خوب ، سره ، و نام سهریست از ترکستان که مردم آنجا بخوش صورتی مشهورند (برهان) .
- ۶- ناز ، دلال (رب). ۷- خوب و زیبا . ۸- زیاده (برهان).
- ۹- ح طره ، موی صاف کرده بر پیشانی (رب). ۱۰- ولایتی است که مشک خوب از آنجا آورند (برهان)
- ۱۱- ح قره ، دخترک زبانی رعنا (لسان العرب) ۱۲- شهری از ترکستان می کاشف و یور کند (معجم البلدان) شهری در انالسی کیانگ چین . ۱۳- زلف شایع ساج پیچنده (برهان)
- ۱۴- ح بول ، ما واو مجهول ، زلف خرمای (برهان).
- ۱۵- مرکب از عس + سا پسوند سباحت ۱۶- در چند نسخه این کلمه اصل هرچرمه می سده ولی در فرهنگ ها نامتم
- ۱۷- حاص (برهان). ۱۸- ح خریده رک ح ۵ ص ۲۶ . ۱۹- ح خریده رک ح ۶ ص ۲۶ ۲۰- معروف است ، و وسط
- و میان هر چیز (برهان) ۲۱- نافع مشک (ناظم الاطباء) ۲۲- بعض
- سارحان این کلمه را دوات ترجمه کرده اند ، ولی در قواعدی عربی ملحقه بمعنی دوات آمده است .
- ۲۳- چنانکه در آواز است ۲۴- مقصود مرکب است ۲۵- مقصود کاغذ
- است ۲۶- امر سباز ماران (رب) ۲۷- دیران (رب) ۲۸- عود ، ۲۹- بوی دهان (رب) بوی حوس (ناظم الاطباء).

جمال و سیم (۱) سیم تنان بیان (۲) تنان (۳) بتان آزری (۴) را « بلا تَعْلُل » (۵) تَعْلُل (۶) نمودن ، و بر بیاض (۷) کافور گون ، مشک سود (۸) سوده . مانند زبان آوردن « ذوی شَشِیْثَه » (۹) شَقْرَه شَشِیْثَه (۱۰) ایوی والای شَقُوْقِ سَخْن ، و کشف پرچم والای (۱۱) صنوف بیان کرده ام . و بیدال گشائی تذروان پر خط و خال حسن تَلْفِیْق و تَلْفِیْف (۱۲) ، چتر طاوسی « کَرُفْرَفَه » (۱۳) الرُقْرَاقَه (۱۴) فی الرُقْرَاقَه (۱۵) الرُقْفِیْنَه (۱۶) بر سر خیل معانی گسترده . از نوشتن (۱۷) راه رضایت سرباز زده ، سر زده بهرجا شتافته ام ، و بخاطر جوئیست روز و شب با سفید و سیاه (۱۸) از در آمیزش در آمده ، روبرو شتافته ام . جز

- ۱- یو ، سیم تنان یا بتان آزری . عت ، سیم تنان بتان آزری . ۲- عت ، نمودن . ۳- یو ، سوده سوده مانند . ۴- یو ، نو تلفیف ، ط ، تلیق . ۵- ط ، چتر تلیق طاوسی ۶- یو ، ندارد . ۷- یو ، نو بر تافته ، عت بر تافته .

- ۱- زیبا (رب) . ۲- مقصود هارمها و کلمات است . ۳- تن مکسر اول و شدید بون همراهِ همانند یعنی آیدو همتا یا همزادند (رك رب) . ۴- مسوب مأزوم حضرت ابراهیم که بت تراسی میکرد . ۵- بدون درنگ . ۶- فائیه کردن ، خوشبو کردن (رب) . ۷- مقصود کاهن است . ۸- سیاه یا سوده و مقصود از مشک سود مرکب است ۹- ذوشقیقه خطیب است (رب) و در این جمله اشارت است به خطبه معروف شقیقه . ۱۰- پارچه که در مرحله بندند (ناظم الاطباء) ۱۱- ممکن است معنی رائج آن که رفیع و بلندقدر است معنی شود و شاید مقصود معنی دیگر این کلمه یعنی پارچه ابریمی (برهان) یا حریر نازک سباز لطیف (فرهنگه السنه نظام قاری) باشد . ۱۲- این کلمه در یو و نو و حائیه ط ، تلفیف آمده و سخن در زبان کسی انداختن معنی سده و در عت ، تلفیف آمده است ، هم مدینه معنی گویا صحیح آن طبق محه عت ، تلفیف است لیکن معنی از جای جای فراهم آوردن چیزی رك (رب) (مناسب تلیق) ۱۳- مال گسترده (رب) . ۱۴- شتر مرغ نر ، حاطف ظله (رب) ۱۵- درخت نازه فرو هشته ساح ؛ هر قرار (رب) ف ۱۶- درخت مرخمان (رب) . دو کلمه اخضر را شارحان ترمیم مرررار و درختان معنی کرده اند ، و هر جید معنی مصدري رفیف درخشدست ، لیکن با مقام مناسبی نداده از طرفی مال گسترده شتر مرغ بر درخت نازه فرو هشته ساح خالی از هر ابث نیست ۱۷- بپودن ، طی کردن . ۱۸- کاهن و سر کاهن .

سرزنش و سیاه رویی (۱) حاصلم چه بوده^۱ ؟ اگر مِنْ بَعْدُ ، حرف ترا بر زبان رانم
و بهمدستی نو یا بر جاذبه^۲ مَسْطَرٌ^۳ گذارم ، تیغ بر فرقم آهیخته یاد ، و بند از بندم
کسیخته^۴ ، فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ اِنْشِيَاً^۵ .

چون خامه نال (۴) نال (۵) بیکر ، چون^۶ نال (۶) ضعیف نال (۷) ، اینشکایت
باینشکایت (۸) و این قصه^۷ پر شکایت برخواند ، بادوات گفتم : ای آنکه
از لیه^۸ (۹) لیاقت و لیاق (۱۰) لیاقت^۹ (۱۱) برگیسوان شواهد^۸ شهادت کلام سخن ، و نواهد (۱۲)
ناهید نهاد عبارت ، عمیر و عنبر آمیخته ، و در^۹ مشکوی (۱۳) مشکبوی اوراق^۹ خطائی (۱۴) ،
طرف^{۱۰} و خسار^{۱۰} فرنگی نژاد^{۱۰} بیازرا ، زلف^{۱۱} زنگی (۱۵) آویختن^{۱۱} ای ! اگر خامه^{۱۱} خام ،

- ۱- عت ، چه بود .
۲- عت ، سطر .
۳- ط ، کسبه .
۴- یو ، عت . چون ضعیف نال .
۵- یو ، لواقت ، ط ، نو ، لیاقت و متن بر اساس .
۶- یو ، عت ، نژادان .
۷- یو ، عت ، نوا آویخته .

- ۱- آلودگی حرکت .
۲- حاده سطر اتر خطی است که بوسیله سطر بر روی کاغذ بجا می ماند و سطر صفحه ایست که بر روی آن بند هائی از ریمان ناریک سخت بافته مانند خط های راست دوختند و مکمل آن کاغذ بوستن را خط می کشند (رک ص) ۳- پس امروز هرگز نا آدمی سخن نگویم (از آیه ۲۷ سوره مریم) ۴- شارحان این کلمه را اسم فاعل از مصدر عربی نول ، معنی بخشنده گرفته اند ولی معنی است آترا فارسی و بمعنی بی داند ۵- رشته های ناریکی که در میان قلم است (برهان) و در اصطلاح اضافه نشدنی است . ۶- مرعی است کوچک و بسیار خوش آواز (برهان) ۷- ناله (برهان) ۸- حراحت (نفا). ۹- آنچه در دوات بند از لاس و موی و حر آن (رب) ۱۰- آب دوات (مهدب الاسماء منقل لعد). ۱۱- زبائی در شمایل (لعد). ۱۲- حج ناهد و باهنة ، زین در آمده استان (رب) ۱۳- حر مرای بان ساهان کورسک ، بالاختاه (برهان). ۱۴- ناهد هائی که نام ناعد چینی معروف بود ۱۵- شارحان این کلمه را ، زلف مصدوم معنی کرده اند ، لکن در اساسی نسبت و معنی آن زلف سیاه است .

۴ زد ، باری نو یاری پیش گیر ۱ و آرزوی مرا از روی یکرنگی بپذیرا
 دوات چون اینمقال شرفت پوز^۱ (۱) به پوزش گشوده گفت : هیهات ، مرا
 پزولیدگی^۲ خاطر^۳ از تو پیش است ، و روز مجنون^۴ من از ایله لیل^۳ (۳) در پیش (۴)
 روزگار آشفته تر یا زلف تو یا کار من .

سیاهخانه ام از خیل گدرد^۵ (۵) مجمع هانست ، و غبار بلبکه^۶ و تلتله^۷ (۷) تل آل ،
 بل ، کوه کوه ، بر فضای دروهم متراکم .

در سینه غم آکنده ام چندان گرد هم (۸) بر روی هم نشسته ، که اگر از من
 بقلم بر کس ، خط ریحان^۹ نگارند^{۱۰} ، خط غبار^{۱۰} بنظر آید ، و از بس دل افسرده ام
 افشردۀ پنجه رنج و شکنجه گشته ، آنقدر طراوت در کام و دهان^{۱۱} من نمائده که کلك
 دبیر ، صد تدبیر ، از برای تدبیر^{۱۱} (۱۱) لبی تر نماید .

۱- ط ، پوزه ، ۲- نو ، زائولیدگی ، ۳- ط ، ندارد .

۴- یو ، نگارم ، هت نگارند . ۵- ط ، دهان ، ۶- ط ، تزییر .

۱- گرداگرد دهان (برهان) ۲- ماریک (رب) ، ۳- لیلۀ لیل

ممد و قصر شب دراز سحر یا سب سخت ماریک از ماه ، یا سب سیام (رب) ۴- ساق ،

سبقت گرفته ، پیش افتاده . ۵- بیرگی هر چه باشد (رب) ، ۶- سختی

اندوه (رب) ، ۷- سختی (رب) ۸- اندوه ، صده . ۹- خط ریحان

نوعی از خط و ابداع امن مقلد امسب و آن خط را از خط محقق در آورد و بیشتر کلمات او باج خط محقق

نوده و در سطح و دورما خط محقق سناحت نامه داست مگرد حرف (یا) که در آن بیشتر از باهای محقق

بود (پیدایس خط و خطاطان س ۹۱) و آنرا خط حلی سز گویند (ف) ، ۱۰- خط غبار

یا قلم عبار یکی از هفت قلم جدید است ، خطی ناقصی سخت ریز ، چنانکه مرحمت توان دید ، (تمد) .

۱۱- لستین (رب) و مدین معنی مازاه تمزد درست است .

برو! این سودا از سویدای (۱) دل ترك ده! و قدم بر این وادی منه! * وَاَلَا
تُصَاحِبُنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۲). بمعنای اینکه:

مصراع:

بالاخر از سیاهی رنگه دگر نباشد.

باز اعاده عرض نیاز کردم که: ای کشور^۳ یارِ اَسْوَادِ اَعْظَم (۴) وای در سیاه
روزی با روز سیاهم نوأم! ای آنکه^۵ حَبْرَت (۶) مرکب از مواد خُبُور (۷) است، و نقش
بی نفس^۸ (۱) نَفْسَت (۲) مرکب است عنصر بر امایه سرور. دوده^۹ سیاهت از دوده مشعل
کوه^{۱۰} طورا است (۸) وایقه مشکفامت^{۱۱} رشته گیسوی حور

شعر:

سَمَّاءُكَ مِنْ كَلْبِ النَّعُوسِ مُرَكَّبٌ

وَ آتَتْ اِلَى كَلْبِ الْقُلُوبِ حَبِيبٌ (۹)

نمی ازیم (۱۰) و نمایی^{۱۱} از جود بسیار کمت درد مرا دوائی تمام است! ،
گفتا چکنم؟ دوات (۱۲) نیست. گفتم از قَسِينُ النِّجَاثِ (۱۳) ظلمات مداد اهدادی نما!

۱- ط ، آنکه .	۲- عت ، کشوده .	۳ یو ، آنکه .
۴- ط ، نفس .	۵- ط ، و دوده .	۶- یو ، نداید .
۷- یو ، مشکفا است .	۸- یو ، ط ، نای .	

۱- دل ، میان دل .	۲- پس نامن همراه عباس که همانا از سوی من عذری یافته
ناسی (معذوری) (از آیه ۷۵ سوره کهف)	۳- هر شهر نزدیک ، یا شهاب (ج). ۱- سیاهی
دوات .	۴- عیب (ج) ۵- سادی (ج) سرور . ۶- سیاهی دوات
(ج) .	۷- اشاره است بآیه ۲۹ سوره قصص . ۸- گویا تو از همه جانها
آمیختنای و دو دوست همه دلپائی در کمون معای النعوس ، الفاس آمده و گرانمایگی در حجه شده	۹- دریا
۱۰- دریا	۱۱- معانت کم و بسیار (برهان). ۱۲- دوا پنداره مرصع در
حالت مفعولی = مرا .	۱۳- چدمه زندگانی . آب حیات که در داستان دواتقریس و رفتن
از بطلانات مدکور است .	

گفتا مگر حیات نیست ؟ امروز مردِ ردّ (۱) همه جا' مردود است ، و تَنافُس (۲) نفوس
بنفایسِ مُتَنافَسَتْ (۳) مفقود - زمانه^۲ را هنگام کسادِ سُوقِ (۴) ادبست ، و بِسِیَاطِ (۵) عُبْر (۶)
خریدارِ جَهْلِ مُرْکَبِ (۷).

شهر :

شب جهل مرکب شب پری دارد که از کوری

هنر پیرایه^۳ خورشید اگر پوشد نمی بیند

هر ادیب آریبی که در بیان^۴ آفاین (۸) ادبِ فُسیوطی (۹) را بسیاط (۱۰) تقریم (۱۱)
تأدیب نماید ، و « أَخْفَش » (۱۳) را از خُف (۱۴) أَخْفَ (۱۴) شمارد و « رِبْنُ الصَّایِعِ » (۱۵)
را که ابوالفضل نحاتست مُجَنِّس (۱۶) اسمش انگارد ، « شَجْرِي » (۱۷) را در مُشَاهِرَه ازینا
در اندازد و « حَریری » (۱۸) را متاعِ سخن کاسد سازد ، « قَرَاءَ » (۱۹) را بِكِرَالِكِ (۲۰)

۱ - ط ، در همه جا . ۲ - ط ، و زمانه را . ۳ - ط ، باب

۴ - یو ، اثر الصایع ، ط ، ابن الصنایع . ۵ - عت ، یو مخس . ۶ - ط ، نو و شجر برآ .

- ۱- رد ، مرد حکیم و دانشمند (مرغان) ۲- رفیت کردن چیزی نظریق مبارات
(رب) هم چشمی ۳- مخاطب (المنجد) سخن گفتن ۴- بازار
۵- گسترده (رب) ۶- زمی ۷- جاهل مرکب نادانی است که خود را
دانا انگارد آنکه علم او، علم بخلاف واقع بود ۸- حج قن، ساج ۹- عبدالرحمان بن الکمال
مکنی بابی الفضل و ملقب به حلال الدین (۸۴۹-۹۱۱ هـ ق.) از علمای ادب و تفسیر و از مردم اسیوط یا مهبوط
بود و آن دهی است به سعید مصر (معجم المؤلفین ج ۵ ص ۱۲۸). ۱۰- حج سوط، نازیانه (رب) ۱۱- مرز نهر،
ملاط (رب) ۱۲- سعید بن مسعود میجاسعی مکنی بابی الحسن از علمای ادب (م ۲۱۵ یا ۲۲۱ هـ ق)
(فیات ج ۲ ص ۱۲۳) و ابن اخفش (اوسط اسب) شاگرد سبویه و اخفش اکر مکنی بابی الخطاب و
اخفش اصغر علی بن سلیمان است (رک فیات همان صفحه) . ۱۳- موزه ، یا صهل شتر .
۱۴- سبک بر . ۱۵- ابن الصایع علی بن محمد بن علی بن یوسف نحوی اندلسی اسپیلی مکنی
بابی الحسن، متوفی بسال ۶۸۰ سن هفتاد سالگی (ریحانه ج ۶ ص ۵۷) و رک (لغت ذیل ضایع).
۱۶- همانند ، و مقصود ایست که این صایع را چیزی شهرد . ۱۷- گویا مقصود ابن
الشجری ، سریف عبدالله بغدادی مکنی بابی السعادات، متفرد در بحور لغت و مؤلف کتاب امالی و حماسه است
(۴۵۰-۵۴۲ هـ ق) (رک فیات ج ۵ ص ۱۰۰) ۱۸- قاسم بن علی مکنی بابی محمد صاحب (مقامات)
(۴۴۶-۵۱۵ هـ) ۱۹- در لغت بوستن دوز و در اینجا مقصود یحیی بن زیاد بن عبدالله بن منظور اسلمی مکنی
بابی زکریا، از علماء نحوی و لغوی و فنون ادبست (۱۴۴-۲۰۷ هـ ق) . ۲۰- کرد کوچک دسته دراز (مرغان).

موشکافی پوستین بردرد و «ابن انباری» (۱) را بجوی بخرد. «تاج» (۲) را از درز اکلیلی (۳) پوست بر کند و «زجاج» (۴) را زجاج (۵) آسا درهم شکنند و چون در استکشاف آداب ادب، ادب را بتأدیه (۶) تحقیق خواند، «ابن المنکیت» (۷) را سکتة سکوت گیرد، «نیری» (۸) بروبھی گراید؛ و «ثعلبی» (۹) سوراخ سوراخ گریزد؛ «سیویه» (۱۰) از شاخی شاخی برشود و «فالی» (۱۱) رو بفلوات (۱۲) حیرت گذارد و «عنبسة الفیل» (۱۳) بفیلوله (۱۴) منسوب شود؛ «اعلم» (۱۵) را علم علم ایتکاس (۱۶)

۱- ط ، رسوبده ۲- بو ، خیرد گذارد ۳- ط ، و اعلم ر

۱- ظاهراً مقصود محمد بن ابی محمد مکی نامی بکر (۲۷۱-۳۲۷ هـ ق) است

۲- در حاشیه (بو) نوشته است تاج مکی مشهور است، هر گاه بر این خاصه اعتماد کنیم، مقصود تاج الدین عبدالوهاب بن علی از علمای معروف قرن هشتم هجری است (۲۲۷-۲۷۱ هـ ق)

۳- راجح ۲۳ ص ۳۹ ۴- امراهم بن محمد بن صری بن سهل مکی

نامی اسحاق، از علمای نحو است. ابتدای طور مرایش مسلمان سال ۳۱۰ تا ۳۱۱ یا ۳۱۶ در گذشت (هیات ج ۱ ص ۳۳) ۵- سینه ۶- وضم دال مر، طعام مهبانی (رب) ۷- یعقوب

بن اسحاق مکی نامی یوسف از علمای ادب (م- ۲۴۶ هـ ق) (هیات) ۸- بمر، در لغت پلنگ است و صری حسن بن علی صری ادب و لغوی (م- ۳۸۵) است ۹- در همه نسخ ثعلبی است

در این صورت مقصود، احمد بن محمد بشاردوری از مشاهیر فقیهان و مدرسان قرن چهارم و پنجم متوفی سال (۴۲۷ هـ ق) است ولی چون منجر اعلم ادب مناسب تر آن بود که بجای ثعلبی، ثعلب، احمد

بن یحیی بن زید صوری بسمانی را نام مرد و مناسب نام ثعلبی یا ثعلب، نامی لغوی آن (روداد) پوشیده است ۱۰- یا هفتج و او وسکون ناه، عمرو بن عثمان بشاری صری، مکی نامی بشر

صاحب (الکتاب) وفات او را سال ۱۱۱ تا ۱۹۴ هـ و گفته اند (هیات ج ۳ ص ۱۳۳) ۱۱- علی بن احمد (م- ۴۴۸ هـ ق) (معجم ج ۱۲ ص ۲۲۶)، ۱۲- ج وفات، مغان پساو، بعد

دست بی آب و آماه ۱۳- محمد بن احمد بن اهل البصری بنا برد ادواته در دلی است و معدان را از آن جهت نامیده اند که گویند قول آن نادان، نیه بود و وی ده ده هم هر سه آن

مسکود معدان کتب قبل از او در دست و در ده ده هم بر سفا مندهم (بعنه الزمان ص ۳۶۸)

۱۴- خطابی آن ۱۵- از احمد بن هاشم، ادب بجوی مکی نامی از اجداد (م- ۶۵۲ هـ ق) یا یوسف بن ساسان جدی صدر العجایح (م- ۴۲۶ هـ ق) ۱۶- سرنگان شدن

یابد، «نَطْوِيَه» (۱) دوده میاه روی بر حسن کشد؛ «اِسْ حَالُوِيَه» (۴) «سست» عَمُوا
 وَصَّوُوا؛ (۴) گیرد؛ «أَبُو الْأَسْوَد» (۴) سفید شود؛ «لَحْيَانِي» (۵) عرض لِحْيَه (۶)
 نتواند کرد. «جَاحِظ» (۲) آماج خط (۸) دهد «اِسْ هَرِي» (۹) هزار بر (۱۰) ناز
 شناسد. چون^۴ مَدْرَس (۱۹) نَسْرِيْد (۱۲) آراید، اِر نَادِرَات (۱۳) اِفَادَات سَرْدَش (۱۴)
 «مَبْرَد» (۱۵) نَشْرَاب (۱۶) حود را حُك گوید، و «كِسَائِي» (۱۷) كِسَاء (۱۸) شَرَف

- ۱- یو، تواند
 ۲- یو، ندارد
 ۳- ط، عت، دار، ندارد.
 ۴- ط، نو، و چون
 ۵- عت تدریس تدریس
 ۶- ط، سروش
 ۷- ط، عت، فرها
 ۸- یو، ندارد.
 ۹- ط، بر کساء.

- ۱- ابراهیم بن محمد بن هريره بن سليمان بغدادی واسطی لردی (۲۶۴-۳۲۳ هـ ق) (فیات ح ۱)
 ۲- یاقوت و او، حسین بن احمد مکی نامی عبدالله از علمای بحر و لغت (م-۳۷۰)
 ۳- کوروشوند و کرشوند (مأخوذ از آیه ۲۵ سوره مائده)
 ۴- درام و سب و منال تولد و وفات و وجود او احتلاست (رک لغت نامه و هجدا).
 ۵- علی بن مبارک یا حاتم مکی نامی الحسن از مردم ماوراء النهر و علام کسائی است و از ائمه لغت است (لغت از ابن ندیم)
 ۶- دیس، و عرض لَحْيَه یعنی خود معالی
 ۷- ضرورین بحر مکی
 ۸- خط مکی دادی، اقرار تکمال
 ۹- چنین است در همه سجع و طاهر آ خطاست و صحیح ابن بزی
 ۱۰- عبدالله بن بزی و عبدالله الحصار از علمای بحر و لغت (۴۹۹-۵۸۲ هـ ق) است (رک لغت نامه و رک معیه الرفعاء)
 ۱۱- رک تعلیقات
 ۱۲- ابن ندیم
 ۱۳- این طبعه را بعضی بنا بر حان سخن مدینه و سخن بی شمه معنی کرده اند
 ۱۴- سرد، می درمی، مسلسل
 ۱۵- محمد بن بزی و عبدالله کبر بغدادی بزی مکی
 ۱۶- نامی العباس (۲۱۰-۲۸۶ هـ ق) (رک فیات ح ۳ ص ۲۴۴)
 ۱۷- علی بن حمزه و عبدالله مکی نامی الحسن امام مردم کوفه (م-۱۸۹ هـ ق) (فیات ح ۲ ص ۴۵۷)
 ۱۸- حاصه،

افعال مدح او را بنام (۱) نسبت دهند، و همچنین هر صاحب رأی سخن آرای، که حوایات (۲) « زهیر » (۳) و اعتذارات (۴) « نایقه » (۵) و هاشمیات (۶) « کمیت » (۷) و نقاض (۸) « جریر » (۹) و تخم ریات (۱۰) « ابی نواس » (۱۱) و زهدیات (۱۲) « ابی العتاهیه » (۱۳)

۲- عت -

۱- همه نسخ ، نقاض

۳- یو ، ابی .

- ۱- افعال مدح و ذم در نوع فعل اند. فعل مدح فعلی است که مخصوص بمدح (باعباری فاعل) خود را مثاید و فعل ذم مقابل آنست ، مانند نعم و شمس .
- ۲- منسوب به حول (سال)
- سابقه . نام قصائدی است که زهیر بن ابی سلمی سروده است. گویند وی هر قصیده را در چهار ماه میسرود و در چهار ماه تمثیل میکرد و در چهار ماه در شعرها میخواند، و پس از یکسال منتشر می ساخت. (ذیل المنجد)
- ۳- زهیر بن ابی سلمی (۵۳۰-۶۲۷م) صاحب معلقه معروف، شاعری جاهلی است. ۴- نام مجموعه قصائدیست که نامه در عهد خواجه از نعمان بن منذر پادشاه حیره سروده است. این نام در ذیل المنجد اعتداریات آمده (ذیل المنجد اعتداریات). ورك (جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵-۴۶) ۵- نایقه
- ذمیان ، زندان معاویه ، مکنی نامی امامه . یکی از شعرای بزرگ دوره جاهلی است . پادشاهان حیره مخصوصاً نعمان بن منذر مرست ، سپس از او شرسید و گریخت و در مدینای سده ، دیگر باره دل از سوی نعمان متمایل گشت و قصائدی در عهد خواجه میگفت که با اعتدالات معروف (وی سال ۶۰۴م- ۱۸ هـ ق.) در گذشت. جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵ و ذیل المنجد (حرج ح ۱ ص ۱۱۵) (زک ص ۳۴۲).
- ۶- قصائدی است که کنوت در مدح نبی هاشم سروده و مشهورترین شعرهای اوست. این قصائد طبع رسیده و تا کنونی نیز ترجمه شده (زک ص ۸۱۶ معط ستون ۱۵۷۰).
- ۷- کمیت بن زید
- ۸- نقاض
- جریر و فرزدق نام کتابی است فراهم آورده ابو سعیده معمر بن مثنی نیمی. موضوع آن ناقص اصعار این دو شاعر مرگ است در حجا و حر آن از فتوح شعر (معط ۳۲۳ و ۶۸۸).
- ۹- جریر بن عطیه بن حذیفه حطلی (۶۸-۱۱۰ هـ) (زک ص ۱۸۲ - معط ۶۸۷).
- ۱۰- نام سلسله قصاید ابی نواس است ، در وصف خمر که صنون دیوان او مکرر طبع شده
- ۱۱- حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح مکنی نامی نواس (۱۴۵-۱۹۵ هـ ق معط ص ۳۵۱).
- ۱۲- نام اشعاریست که ابوالعتاهیه در زهد سروده است (معط ص ۳۲۳ بعد).
- ۱۳- اسعنهیل بن قاسم بن سعید کیسانی (۱۳۰-۲۱۱ هـ ق) (معط ۳۲۳).

و رسال (۱) صای (۲) و معولات (۳) صی (۴) را مانند کلام صی و طاق سنا
 حجب (۵) عطلب (۶) سارد و در معرض معارضت راعنات (۷) در سس (۸) راعنات (۹)
 و در سس (۱۰) را معش و مع آریح و نرث کرد (۱۱) و محسبات (۱۲) ممس و مع
 و مع در سس (۱۳) را هوب معنی براند و در شوه و مناسب انداخ، کلام «أمر و المن» (۱۴)
 را مخالف هاس و اماند خراب (۱۵) عظم صحر (۱۶) خراب سحر و سمر
 و حر (۱۷) سحر راعراف هو اوضح می لسا (۱۸) کلم کند معطومات «حسان

۲- و راعنات در سس را معش

۱- و صی

۳- عت بظلم ط ندارد

- ۱- مه صی ار آرا سکت ارسال طبع رساله است (معط ۲۹۲) ۲- ار آرا م
- هلال و اراهم و زهرون مکی ای اصحاب (۳۱۳-۳۴۸ هـ) او کتاب واداء مسهور معاصر س
- صی است و چون برگشت صی او را را کتب (معط ۲۹۲) ۳- عت و معولات
- طاهرا و معلمات معلمات صی و آن م عذاب استعار است که رای مهدی عباسی و ارام آورده (رک
- معجم ج ۱۹ ص ۱۱۷) ۴- فصل و محمد و علی مکی مانی که این نا ای عذالرحمان
- (م - ۱۲ ۱۶۸۱ هـ) زله معجم و معط ۵- فری ۶- بی زور می
- سرانه (رب) ۷- ج رنده و دومی ۸- صی سکتسه کامل
- ۹- ج راصه صبح اول چهاردهان میان انا و اب (رب) ۱۰- مکی ای رباط
- صی ساهر سب (رب) ۱۱- سکت دن - سکتس (رها) ۱۲- ج معجم معروف
- ۱۳- محمد و محمد و حسن و محمد و حسن علی و سیم اسمهای ساعر معاصر صاحب و ساد رله
- نه ج ۳ ص ۱۲۹ و رله لند) ۱۴- ج معجم و حجر کندی مکی ای العار و تلف
- امره افس (۵۰۰-۵۴۰ م) از اسراف کند و ساعر بر رکه جاهل و صاحب معامه معروف (حجر
- ج ۱ ص ۱۰۲) ۱۵- انه واری (رب) ۱۶- صحرین و هرون س
- مراد حساه است رحیمه و سوط اود (کتب ائمه و معجم و رهرا لادب ج ۴ ص ۲۲ و مهدی لفر و ه و و
- الاحزاب ج ۴ ص ۱۱۷-۱۱۸) درج است ۱۷- خدمه و س و عوف و کتب تلف
- حجر و مکی ای عطیه (م ۱۱۰ هـ) از معجم معرا و دیوان او مطوع و معروف است (معط ۲۸۲)
- ۱۸- او کسانه را راست از من (ار آ ۳۴- سوره قصص)

ثابت^۱ (۱) را از نایب^۲ (۲) خسان بیشد ، و عُذْرَبْتِ سَخْنَانَ « سَخْبَانَ » (۳) را سُجْبَةَ (۴) بَلَّتِ (۵) لسان خود انگارد و مُخَضَّرَمٌ^۳ (۶) را در آنساب بلاغت، مُخَضَّرَمٌ (۷) التَّسَبُّبِ دانند. « ابوتَمَامٌ » (۸) را بتامامی نسبت دهد. « طَرَفَةٌ » (۹) را در طَرَفَةُ الْعَيْنِ (۱۰) طَرَايِفِ نَظْمِ (۱۱) ، و نَظْمِ (۱۲) طَرَايِفِ از هم بیاشد. « سَمْرَةٌ » (۱۳) را بهرزه درائی سَمَرِ (۱۴) کند. « أَسْمَرُ الْخَيْصِ » (۱۵) را بَخَيْصِ بَيْضِ (۱۶) اندازد و « كَثِيرٌ عَزَّةٌ » (۱۷) را بی عزت سازد.

۲- ط ۱ باب .

۱- ط ۱ حسان بن ثابت .

۳- عت مخظرم .

- ۱- حسان بن ثابت انصاری مکنس مای اولید از مزرگان شعری محضرمین است شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام بسر برد و در آخر عمر ماینا شد و سال (۵۴ هـ . ق) در گذشت (معط ۲۵۲).
- ۲- روئیده ، رسته.
- ۳- سَخْبَانَ وائل مردی خطیب و فصیح بود . گوشت بر معاویه در آمد و ساعانی پی در پی سخن راند معاویه گفت تو خطیب ترین عربی. سَخْبَانَ گفت و هم و جن و انس بیز (ذیل الهجده).
- ۴- مای آب در جاه (رب) مانده رطوبت مقصود است.
- ۵- تری گیاه و بکسر اول تر کردن (رب)
- ۶- ظاهراً این کلمه علم مشخص نیست و مقصود همین وصفی آنست، یعنی شاعری که جاهلیت و اسلام را در ماقده مایند
- ۷- آنکه پدر او نامسالی باشد ، آنکه دعوی بسی کند و ندانسته باشد
- ۸- حیب بن اوس بن حوث (۱۹۰-۲۲۸ هـ . ق) از بزرگان ادب و شعر ، صاحب کتاب حماسه ، معروف ، مطوع .
- ۹- طرفه بن العبد شاعر جاهلی و یکی از اصحاب معلقات (م- ۵۵۰ هـ . معط ۲۹۶)
- ۱۰- بیک چشم بهم زدن
- ۱۱- طرایف نظم ،
- ۱۲- رشته مردارید.
- ۱۳- نمیتوان گفت منظور سمره بن جندب ام - ۶۰ هـ ق) است ، زیرا ویرا در زمرة ادبا و سمره نام بردند . در لسان العرب از شاعری نام عظیم بن سمره امی مکنس نام سمره نام من مرد . و تحقیقاً معلوم شد که سمره
- ۱۴- افسانه.
- ۱۵- گویا مقصود شاعر معروف ، سعد بن سعد بن سعد صیفی مایب و خعیس و بیس است که ترجمه احوال او در مجمع الادباء و بیانات الاعیان مشروح آمده است وی سال (۵۷۱ هـ . ق) در گذشت ، لیکن مقصود از اسم او را ندانم و شاعری را نام اسمعرا الحیس نامم
- ۱۶- بفتح اول و آخر در هر دو و بکسر و بفتح اول و کسر آخر ، سعفی و سخی (رب)
- ۱۷- کثیر بن عبدالرحمان که او را بعشوق او حرم دختر حمیل بن ورقان نام دهد وی سال (۱۰۵ هـ . ق) در گذشت (حرر ح ۱ ص ۳۳۲).

«أَعْطَل» (۱) را بخطا و خطل (۲) در گیرد «ذوالدجاج» (۳) را دجاجه ناظم (۴) شمارد و «ديكُ الجين» (۵) را پرو بال بلند پروازی درهم شکند. قلابد «مُتَشِّي» (۶) را مبتنی بر تقلید داند و رباعیات^۲ (۷) «مَعْرَى» (۸) را مَعْرَى از سلاست یابد و اشعار مَعْرَى (۹) را مَعْرَى (۱۰) بر مَعْرَت^۳ (۱۱) گرداند. و چون در عرصه بلاغت، تبلیغ^۴ (۱۲) زمام مبالغت کند، بسرعت^۵ اارتجال (۱۳) «ابو فراس» (۱۴) را مُرْتَجَل (۱۵) سازد.

- ۱- ط ، و ذوالدجاج .
 ۲- یو ، مقرت، عت معرو.
 ۳- یو ، به تبلیغ مضامین زمام مبالغت کند . ط ، به تبلیغ مضامین تبلیغ زمام ...
 ۴- عت ، سرعت و یو ارتجال.

- ۱- غیاث بن هوث بن صلت ثعلبی (۶۲۹-۷۱۲ م) هم طبقه حریر و فرزندی، شاعری است نصرانی و به سی امیه مخصوص بود دیوان شعرا و معروف و مطبوع است ، رك (معط ۴۰۸)
 ۲- سخن بسیارست و تمام (رب)
 ۳- ذوالدجاج حارثی شاعر است (رب) ،
 ۴- ما کباب
 ۵- عبدالسلام بن زهران ، از شعرا ی متعصب در عربست که تعجب در شکم دارد (رب)
 ۶- این جمله در ط ، در حاشیه مفهیم حمص (م - ۳۳۵ هـ) (حرج ح ۲ ص ۹۶)
 ۷- غلابد مبتنی معط شده است ؛ دولت، قلابد الشعر ، معنی ناقص مانده از شعر در زمانه آمده است (رب) ، یعنی اشعاری که روزگاران باقی ماند. و هر گاه این جمله قلابد متنی باشد معنی آن اشعاری از متنی است که معاصر لطافت و استحکام آن پایدار مانده است، زیرا بعید است که متنی را اشعاری تمام قلابد بوده است و پس از محض شمار نشانی در این باب نیاقتیم ، همچنانکه آوردن کلمه متنی نیز از طرافت صارت دور مینماید ، زیرا از متنی در چند سطر پیش نام برده است (ص ۱۶ سطر ۲) ۷- غیر از معنی لغوی کلمه چهری مفهوم نشد
 ۸- احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی مکنی نامی العلاء (۳۶۳-
 ۹- شاعر معروف عصر سلجوقی مناصر آل ارمغان مرگ او بین ۵۱۸-۵۲۰ هـ (ق)
 ۱۰- مسوب (معج) ،
 ۱۱- گناه ندی (رب) ،
 ۱۲- دست
 ۱۳- صدیقه سخن گفتن (رب) ، می درنگ
 ۱۴- حارث بن ابی العلاء همدانی (۳۲۰-۳۵۷) از شعرا و ادبای معروف است و صاحب صناد اوراق خاتم شعرا می شمارد (معط ۳۳۶) و نیز ابو فراس ، کتبه و ردق عن حالت است
 ۱۵- هر دو پای بسته (رب)

و در شیوه طرد (۱) و رنگ (۱) ابی فارس (۱) را از فرس فراست (۴) در اندازد
 «ببید» (۲) بلاد تالاد (۴) پویند «میکال» (۵) گلیل (۶) گردد سخن پردازی «ابن حسام» (۷)
 انحصام (۸) گیرد ، و صیت (۹) شهرت «راعی» (۱۰) و «ذوالرئمة» (۱۱) صوت «راعی» (۱۲)
 زمه شود . لطایف کلام «مبذول» (۱۳) «مبتذل» بر آید «بختری» (۱۴) از تجربی چیزی
 ازیش و کم لب نتواند گشود ، و «تبریزی» (۱۵) شاعر در مقام تبریز (۱۶) هنر ترنیز (۱۷)

۱- ط ، و میکال ، عت هیکل . ۲- بو ، صورت . ۳- ط ،
 نه تدل . ۴- عت ، بختری ، بو ، ط ، بختری .

۱- ظاهراً از دو کلمه محسب معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوار کاری و این فن را کلمه
 ابی فارس تأیید می کند چه در ادب و چه در کتب بدست و مقصود از ابی فارس سواد سوار و سوار
 ماهر است ۲- دیر کی ۳- ابن ربیع بن مالک بن جعفر عامری ارسعری
 معاصر من است در اوائل خلافت معاویه در گذشت (معط ۱۵۸۲) ۴- کمد خاطر بودن
 (رب) ۵- ساید مطور محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن صالح معروف به صالحی
 (م - ۳۸۸ هـ ق) ادب که در حقه احوال او در مجمع الادباء (ج ۱۸ ص ۲۹) آمده و با عبدالرحمان
 ابن احمد عیثی (م - ۵۳۶ هـ ق) ادب که در کشف الخفون دال کتاب او محسن البلاغ ا روی نام
 برده است و بر رجوع نمود به رجاءه الادب (ج ۴ ص ۱۳۴) ۶- کند (رب)
 ۷- کتیبه دوس از شعرای ایران شمس الدین محمد فرستاد (م - ۹۸۲ هـ ق) و جمال الدین بن حسام
 جوان سرخسی (م - ۷۳۷ هـ ق) است (یک لغت) ۸- بنیام است (رب) ۹- آواره
 (رب) ۱۰- سعد بن حصین جوری از حواریان و مقدمش آن است و در مصر امویان سرریس
 سال (۹۰ هـ ق) در گذشت (حرجر ج ۱ ص ۲۹۶) ۱۱- هلال بن یقین بن مسعود ملاحی
 نابی انبارت (۷۷-۱۱۲ هـ ق) او را دیوانی است مطبوع (معط ۹۱۳) ۱۲- شای
 ۱۳- شاعر سب (ج رب) آو با مقصود ابو عبید است ، ساتری از بنی مندول بود ، است
 و در قاموس ولعد نام وی آمده است و مخصوصاً از حدس او آنگاه دانند که در مؤلف در تحریر
 این کتاب قاموس اعتنائی حاس داشته است ۱۴- (یک ج ۲ ص ۲۶) ۱۵- کویا
 مقصود میر حبیب سربری شاعر معروف عهد شاه عباس است که سرریس مجلس میار دو سال (۱۰۰۳ هـ ق)
 در گذشت (رجع ج ۱ ص ۲۰۲) ۱۶- افریون بنی در اعران (رب) ۱۷- در
 کردن (رب)

ساعری بتواند نمود « راجز » (۱) را ، حُر دُرٌ مدحش از بحر زایجر (۲) خاطر بکنند
تواند آورد و « مکه » (۳) عربیه در حرم فصاحت و منعر (۴) مشاعرَت (۵) با سِتْلَام (۶)
ارکان (۷) کعبه نیت (۸) و سعی (۹) مَرُوَةٌ (۱۰) با صغای (۱۱) شعرش نیارد پرداخت،
اَقَابِرِل (۱۲) او در لوح طن « گماطان فی لوح الهجیر » ذباب (۱۳) آمده ، زعانه او را
« اَسیرٌ مِنْ شِعْرِ » (۱۴) آواره بلاد سارد و مانند حرف لغو (۱۵) بدهنها اندازد . و در
تَرِيفٍ (۱۶) منظومات اَبیق (۱۷) و تَرِيقٍ (۱۸) خیالات دَقِيقٍ « اَدَقُّ مِنَ الدَّقِيقِ » (۱۹)

۱- عت ، حر مدحش . ۲- عت ، رکبی از ارکان . ۳- یو ،
و مروه ، ۴- عت ، ط ، هجر ۵- یو ، نمونید هها . ۶- یو ، ط ، تریف
یو ، عت ، تریف . متن تصحیح قیاسی است . ۷- عت ، یو ، ترسوق . ط ، تریف .

۱- فصل بن قدومه مکمی نامی الحکم ازسی عجل ارسعرای معروف عصر امویست سال (۱۳۰)
۲- ق) در گنبد (خرخر ح ۱ ص ۲۹۷) و در بنام سح (را) س از راجر موحود است ولی زاید نظر
میرسد ۳- صحرای آخر ، دریای سمار آب و مر (رب) ۳- شك بسبب که از کلمه مکه
خرحانه کعبه شخصی خاص ، همندس نام منظور است ولی باوص بسبار ، جنس نامی ماضم ۴- شعر الحرام
معروفست ، و شعر قیاساً جای شعر خواندن ۵- مرد کردن به شعر با هم (رب)
۶- بودن منگه را مند نالک (رب) ۷- ح رکب . ۸- معروخانه و در آن
امیای است حانه کعبه ۹- کوسس ، ومعنی بین صفا و مروه از افعال جمع است که همبار
از صفا مروه روید و بار گردید ۱۰- کوهی است مکه ۱۱- روشنی و صفا
کوهی است مکه متناسب مکه ، لفظ حرم و مشرو استلام حجر و ارکان و سعی و صفا و مروه را که
مربوط صحیح است آورده (ازجاسته نو) ۱۲- ح قول ، گفتار ، سخن ۱۳- آحسانکه
صدای میکند مگس از گرمی عطش مگر مگاه (مثلی است) ۱۴- مثلی است که در سر ص
اششار آرند ، چه سمر زود در از هر حرم سار شود ۱۵- سهوده (لعد) . ۱۶- ناسره
گرداندن (رب) نارایج ساختن ۱۷- سکو (رب) ۱۸- شوریده
کردن (رب) ۱۹- سوده بر از آردن واس مثل مصودت « ادق من الطحس »
و دیده شد (مراندالاک ص ۲۲۳)

و تلخیص (۹) کلام بی نظیر رشیتش (۲) «طبر» (۳) ، لحن پردهار « و لتعرفهم بی لحن
 القول» (۴) و نغمه سار « و ماهو بقول شاعر» (۵) زبان حالش را درین دمرسیمح و سرای
 محمت بیتیح (۶) سرای طمع نکته‌سبح، سیراً و جهرأ (۷) سرود سرای این بیت عم آگسیح (۸)
 گرداند

«و ما دا ارحی من حیایه ذمیته» «قسمه بین الرئی و النوائب» (۹)

و هر «ناظم» (۱۰) «فوسی» (۱۱) «حصال» صائب» (۱۲) رابی که در پیش خودت
 سجمش بطق «ناطق» (۱۳) و صامت بسته باشد و «شو کی» (۱۴) «شاهی» (۱۵) و
 «شای» (۱۶) شکسته ، ناظراف بیانش گلزارमान «فردوسی» (۱۷) ارطراوت دور نماید،

۱- عب + ظمراجن بردارد + «طر» من رطوب و ۲ + ای طمع
 ۳- ط قبل اریب اضافه دارد شعر

- | | | |
|---|--|---------------------|
| ۱- حفظ است کردن (درب) | ۲- مکه (ب) | ۳- سون |
| درب (درب) اصم و اء | ۴- هنرشناسی آثاراد حصای گها | ۴- آذ ۳۲ سه |
| محمد من) | ۵- است آن گهم صاعن ا آذ ۴۶ | سوره الخاق |
| ۶- نجره سرالدار (برهان) | ۷- نهان و آذ ا | ۸- ر مملو |
| (برهان) | ۹- جه ام ، داشه اسم ا | ۱۰- شاه تان شاه است |
| جدا ، مصفا | ۱۰- ساعر ، لقب الم هر ا ا ا ا صهی ، ص رانجا | |
| مطم آو ده و سال ۱۰۷۲ آ ا | ۱۱- عدوت نادر ا ا ا ا ا | |
| ولقب حاج محمد خان صهی ماعر مصر صهی (م- ۱۰۴۲ هـ ق) ا ا ل (آ ا ا ا ا طع ر و ا | | |
| ص ۹۶ م ۴۴۰ ملاحات) | ۱۲- است د س ، لقب سیرا اصحا تل رری | |
| ساعر معروف (م- ۱۰۸۱ هـ ق) است | ۱۳- ک ، ا ولقب س ا | |
| معاصر زمانه ا ا ا ا ا | ۱۰- درای جلال (ع) ولقب محمد ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا | |
| م ه ک است سیر آ ا ا ، صد سال ۱۰۸۱ ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا | | |
| س (مد ؟ م صر آادی ص ۲-۹) | ۱۵- آفا ما | |
| (آ ا ا ا ص ۸۱) | ۱۶- ا | |
| و ا شاد ان ا م ۱۰۳۲ هـ ق) | ۱۷- م س ا (۱۱ ۳۲۹ هـ ق) | |

و در حبت « اشراق » (۱) صمد من شعله « بحای » (۲) بیضا (۳) جوی شمسه تصویر، بی نور
 « حسرو » (۴) از شربی گفارس سخن لب نگشاید، و « سجایی » (۵) در مقابل اشعار
 آندارش جوی رگه (۶) اربهار براند (۷)
 « انشاء مهال » روح بخشش « حای » (۸) ارفیص ناده گساری عمی، و در برابر اقوال
 دلکشش نظم آسا و نگارانه سمعی

عذوب مملو ماس « رلالی » (۹) را از حوی (۱۰) حجلت در قمر سخن آسا آندارد،
 و « هلالی » (۱۱) را هلال آسا، بر رگه ردی و نقص (۱۲)، شیره شهر و انگشتم همای
 آفاق سار در طور (۱۳) سخنورس، « کلمه » (۱۴) گلم رس کلام خود کشد،
 و در بر ملاحظه گسترش طبع سلیم (۱۵)، سلیم (۱۶) آسا نسطار (۱۷) اضطراب افتد

۱- نو، حسروی ۲- عب، معال ۳- عب، ط، جوی

- ۱- با س، و شاند نظر به میرداماد مجلس اشراق (م- ۱۰۴۰ هـ ق) داشته است ۲- در حبت من
 هویدا شدن، گویا منظور علی رضا بحلی (م- ۱۰۸۳ تا ۱۰۸۸ هـ ق) است که رحمة احوال وی در ریاض
 العلماء و اندرینه آمده است (ملاحظه آنسکده آدر ص ۷۷) ۳- آفاق
- ۴- گویا منظور امیر حسرو دهلوی (م- ۷۲۵ هـ ق) است و معنی است که حسروی سرحسی معصوم باشد
 ۵- شرح حال او در مجمع الحواصی (ص ۳۰۴-۳۰۵) و معآر الکرام (ص ۱۴-۱۵) آمده است وی در حبت
 (۱۰۱۰ هـ ق) در گذشت ۶- بر رگه ام، حلی که از ابر مایان شود، باز ای اس سانه
 در برابر که صورت که میباشد (بها و حجم نقل کور) ۷- ر آمدن، معنی و حجل شدن
 (کتور) و شاند ضارب حسی و ده است جوی بر رگه از ابرها بر آید ۸- و اندس عبدالرحمان
 حای (م- ۸۹۸ هـ ق) ۹- گویا معصوم رلالی شیرازی معاصروما درد اهلی (م- ۹۴۸ هـ ق)
 است و شاند رلالی حوا ساری (م- ۱۰۲۴) منظور است ۱۰- نواز معبول، عرفی شدن
 ۱۱- هلالی جمعی (مقبول سال ۹۳۶ هـ ق) ۱۲- از آ صبت که رحبت رؤس در ماه
 صبت خبارده که فرض کامل است از حه ماه رو بعضان گندارد و هلال عاب انقاص ماه است
 ۱۳- حده، قدر و طور لمو اضافه حسبه است و حسبه و طور را به است لفظ کلمه آورده است، چه طور
 گروهی است که موسی و عمران (ع) احباب مدائن حای (ع) ۱۴- اموطالب کلمه کاشایی (م- ۱۰۶۱)
 ۱۵- و در آن انبیا است معوس کلمه الله (ع) ۱۶- سالیه، آرام، معنی و در آن
 انبیا است و محمد ظری سلیم معاصر ظاهر عصر آمدی که سال (۱۰۵۷ هـ ق) در گذشت ۱۷- مار
 گزیده ۱۷- حجه گوی باری (رب عنان اللغات) جوگان بینه (فرهنگ استدی نقل لغت)

«سکشی»^(۱) را طبل دستامی خواند، و «اهلی»^(۲) را از اهلیت، مُترا دادند
 «موسی»^(۳) کمان کمالش^۴ را نتواند کشید^(۴)، و «طبری»^(۵) بطور او نتواند گردید
 «احتری»^(۶) ستاره سوخته^(۷) او باشد، و «آذری»^(۸) آتش بحال اهر وخته او
 نالاً حرّه، از سکات^(۹) دهر «یراری»^(۱۰) لقب و «حرّی»^(۱۱) خطاب
 و «هلاکی»^(۱۲) بخص^(۱۳) شده، مذکر احوال خود، قدکرایین اشعار، شعار سارد
 بختی دارم چو چشم حسرو همه خواب

چشمی دارم چو حسن شرین همه آب

حسبی دارم چو جان محمودی همه درد

حسبی دارم چو رلف املی همه سار

- ۱- ط، موسی ۲- عب، کماش ۳- عب، طبری
 ۴- عب، ساره ۵- ط، یراری ۶- عب، اشعار سارد، شعار
 سار ۷- عب، اسافه دارد ۸- ط، راعی

۱- ا مرئی او بر فرزند سجری صاحب د... مدینه فی الم... و... ۲- اها
 ۳- اری صحیح (م ۹۶۲ م) ۴- ... ۵- ...
 (م ۱۶۶۷) او ... ۶- ...
 کبر) ۷- ...
 د احمد ااد ... ۸- ...
 معاصرین ... ۹- ...
 ناآفتاب دم ... ۱۰- ...
 حصه بی ... ۱۱- ...
 بی، ... ۱۲- ...
 ۱۱- صلاح ... ۱۳- ...
 احوال او د ... ۱۴- ...
 سائر رای بود مبرر که ...

أَلْحَقْ دَاشُورُ مُفْلِقٌ^(۱) و سَحْنٌ سَمَحٌ مُتَمَيِّقٌ^(۲) كِه يِرَاعَةُ^(۳) مِرَاعَتٌ^(۴) دِرُودِش
 دِر طَلَاقَتِي^(۵) بِيَان و دَلَاقِبِ^(۶) لِسَانٍ ، لِقَاءَةُ^(۷) تَرِيحِ^(۸) مَاشِد ، و حَلَاوِبِ بَحْرِ مِر و
 طَلَاوِةٍ^(۹) تَقَرُّدِش ، دِر بِيَانِ مَعَانِي و مَعَانِي بِيَانِ (۱۰) «أَحْلِي مِنْ أَلْبَدِيعِ» (۱۱) ، و اِرْكَانِ
 مِيسِرِ دُرُوقَايِيْتِي (۱۲) و حُودٍ بَا حُودٍ و حُودٍ سِ^(۱۳) ، دِر هِس بَدِيعِ (۱۴) اَبْدَاعِ (۱۵) ، و حِسِ
 بِمَاسَبِ تَر كَسَبِ يَافِقَةِ ، و نِسَاحِ (۱۶) قَدَر ، نُرْدِ (۱۷) مُعْرَفِ^(۱۸) دَاشِ (۱۹) و تَوْبِ
 مُكْسَبِ (۲۰) دَاشِ رَا مِي كَدَوَائِبِ (۲۱) اَتْسَاسِ (۲۲) مَصْعَبِ سَهْمِيْمِ (۲۳) و دَرْبِيحِ^(۲۴)

۱- ط ، مقلی	۲- نو ، ریح	۳- ط ، حودس
۴- ص ، و معروف	۵- ط ، معك	۶- و ، ح

- ۱- افا ، باب افعال ، آ که کلام محب و سحن شکست آورد (رب) ۲- افا باب معطله
- مراح سحن ۳- فلم ۴- فصل ، داس ۵- گسارگی (رب)
- طلاف بیان گساده ربا و صاحب ۶- سري ، فصاح ، سررمانی (رب)
- ۷- مرد بك ريرك سحن سار حاضر جواب (رب) ۸- طرف (رب) ۹- بندسائی
- دل دلدسري (رب) ۱۰- معانی و معانی دو علم است از علوم ادب موضوع بیان عبار است
- از نعر اربك معنی صورتهای گوناگون و موضوع معانی اصول و قواعد است که ساری آن کلام نامعنائی
- حال منطبق می شود ۱۱- سرن بر ار حكا گنوی مدع نفع حك و است و در آن
- معام مؤلف آن را معنی حكا گنوی کار برده ۱۲- است و وفای آن است که برای يك سحر
- دو فاعله آزد

ای از مکارم تو شده در حیان حس افکنده از سبابت تو آسمان سمر

- ۱۳- و سرون آورده ، و مدیع طلعی است که موضوع آن نعت از جوهری است که موجب سکون کلام
- ملیح گردد ۱۴- ريك ح ۱۴ ص ۸ ۱۵- نافده ۱۶- جامعه
- خط دار (رب) ۱۷- رد ، معروف ، حادر سكه که ترویج حلهای سببناست باعاست (رب)
- و معروف آن است که مای شعر بر وزن حوس و لفظ سمرس و عبارات صین و فاعله در سبب نهند (المصحح ص ۳۲۲)
- ۱۸- دربو ، عب ، داس و در و وط و کوز داس (مرکب ارداب = عارب + من مصاف الیه) صفت شده
- ۱۹- وب مکعب ، جامه ای که هس چهار جا ه داشته باشد با جامه مفوس مطلقا (لسان العرب)
- صه خاشبه در صحنه بعد

شعری^(۱) کز کوه^(۲) ما تقدم^(۳) ، مقدم شعرش « و هو من الشعر اذی و من
 السیف ارقی»^(۴) طره آسا ، در آورید^(۵) و مصحای فروع آسه و حالیه^(۶) حالی^(۷) ، روان^(۸)
 سای کلکش فرورید^(۹) ، عاقبت عربیات احوالس از مطلع^(۱۰) تا مطلع^(۱۱) ، از احتلال^(۱۲)
 و شلم^(۱۳) نو ابرضحان^(۱۴) ، و صیق و بشدید نو ارد حطراب ، اندحول^(۱۵) ، و هوایی^(۱۶)
 عموم متکلس^(۱۷) و متراکب^(۱۸) و اسجاع^(۱۹) ، هموم مدارک^(۲۰) و مترادی^(۲۱) ،
 معنی^(۲۲) و مردف^(۲۳) گشته ، مرید^(۲۴) آن ، دخیل^(۲۵) ، ایره^(۲۶) محس^(۲۷) و مقید

۱- بو الشعر ندارد ۲- ط در آورید ۳- ع ، ح ، ج
 ۴- ط زرد ۵- ط احتلال ۶- ع العاح

- ۱- شماره اسب روشن که مدار جورا بر آمد (رب م) ۲- حلال ، حلوه ،
 گروه مردم (ع) و شعری کوچک ، صفا شعرا اسب
 شعرا اسب ۳- گذشبه و حمله قطعه صفا
 ۴- و آن از موباریکتر و ارشستر معاف را اسب زلف بلطاف ۵- گذشبه
 ۶- خان ۷- ص بصره ، آغار ۸- ص آخره ، مانان ۹- رحبه
 در افتادن و منظم مناسب بر اسب ۱۰- طحباب النهر سحبه های زمانه (رب)
 ۱۱- شاه (رب) ۱۲- ح فافه بعضی از کلمه آخرت اسب بدان شرط که من
 آن کلمه و معنی آن در آخر ابیات دیگر مکرر شود (المعجم ص ۱۹۵) ۱۳- افاء ، فاعل بر هم
 سسته و بر دو سو شده (رب) و در تلم عروض ، فافه میکانوس آست که چهار حرف معجزه و ساکنی
 فافه شود (المعجم ص ۲۶۶) ۱۴- بر هم سسته و در تلم عروض فافه میکانوس آست که سه
 معجزه و ساکنی ناهم آند (المعجم ص ۲۶۶) ۱۵- ح سجج ۱۶- در رسیده و فافه میکانوس
 دو معجزه و ساکنی است (المعجم ص ۲۶۷) ۱۷- درین فافه میکانوس آست که در آخر آن
 دو ساکن بود (المعجم ص ۲۶۸) ۱۸- دنبال سده (رب) نافافه ، فافه دار ۱۹- درین افافه
 دنبال سده و در معنی ناف فاعل در عربی استعمال سده و شعر مردی آست که در فافه آن ردی بود ،
 خواه معرد و خواه مرکب و ردی اتم با و لو با ، فاعل (وی) است (المعجم ص ۲۴۴) ۲۰- ملاحه ،
 ملاحه و حرف مرید آست که حرف خروج بدان می رود (المعجم ص ۲۶۰) ۲۱- داخل و
 حرف دخیل حرف معجزه است که میان تأسیس ، وی بود (المعجم ص ۲۵۶) ۲۲- آست ، شعله
 (ع) و حرف ناره آست که حرف مرید ، ان می رود (المعجم ص ۲۶۰) ۲۳- ح محبه ، محبت

ترجمه (۱) و اعانت (۲) کروب (۳) مستراد (۴) وده، روی (۵) وار، کساره سب (۶)
 عرب گرسند، و رکب نظم می‌انتظامی حالس، ارضندر (۷) باعروض (۸) هم موصل (۹)
 و هم مدلی (۱۰)، و اراشدای حساب ناصر (۱۱) اجلی (۱۲) ارجمع (۱۳) و مصرقی (۱۴)
 حوز (۱۵) اجمع مع الثفرون (۱۶) مراسم محصل گشده، عم جهان و جهان عم، طرد و

- ۱- هب اعصاب
 ۲- عب، روی او
 ۳- عب، مرین ط مرین گسه
 ۴- عب، خراب
 ۵- عب، نور

۱- از گسی و در آن ابهامی است ۵ ترجمه بد در اسرار ۲- در حاشی در
 کاری سواری افکندن (رب) و در آن ابهامی است باعصاب در باب معنای معر و اعصاب بد در اصطلاح
 است که ساعر حرفی تا کلمه ای؛ لرام کند که واجب باشد و آن را لروم مالا لروم می‌خوانند (المعجم
 ص ۳۷۷) ۳- ح کرب انا و (ب) ۴- فرون جواب ه (رب) افروده
 و مستراد در عروض است که فرون اصلی را می‌با غزل بعد از هر مصرع بنا دو کلمه می‌خوانند
 ۵- حرفی است که هسده را آن بنا شود (بمعرفات) یکی از حروف هسه و آن مردو ۶ است معانی و
 هسده رك (المعجم ص ۲۶۹) ۶- حابه و در آن ابهامی است معنی دیگر آن بعد معر
 ۷- مالا اعلاى هر حصر و مقدم آن (بعد) ۸- حصر مصرع اول در ب (بمعرفات) ۸- آخر
 حصر از سطر اول است (بمعرفات) ۹- امعا باب فعلیل صحیح سومیه (رب)
 ۱۰- امعا باب فعلیل دامن دراز (رب) مقصود دانسی با نای عساک است ۱۱- صرب
 در علم عروض حصر آخر مصرع دوم است و صرب اجلی بعد از نای حباب ۱۲- هلاکی عداب
 ربان (رب) ۱۳- را کندن ۱۴- ساومانی ۱۵- جمیع و مصری
 در باب معر و هسده و مقصود مواضع است که معر را جمع و سندی از آن معر و هسده و جمیع
 معرین صعبی است که ساعر یا نویسنده مابین حصر جمع کند پس میان آنها معرین گذارد
 جای صعب چه خای می‌است رفیع آن بو صعب و آن صعب داز

عکسی^(۱) از مجموعه احوال^(۲) و ظهور هلال در مسهل^(۳) 'شهور' راع

استهلالی^(۴) از ریح خانگاه و صعب افبالس

سُوط^(۴) مسمطات^(۵) کارمن پینچنده ر ارسعر معدن^(۶)، حجره هو، و چور

نس مُشعر^(۷) سرو، ما سهند مؤذ، اسد و مساعر^(۸)، سویت^(۹) اشاعر (۱۰) سله

۲- ص سونا

۱- ع، عکس

۱- طرد صاب آ ب که صحنی احر را آ آ آ آ آ آ آ آ آ آ

هر آس پیهری نایده بار د است هر آهر

د ند اول علمای ما ا ا ا ا اصاب ده است آ آ آ آ آ آ آ آ آ آ

د طوی سحر د ب د د انا ک نامک د د ا د د د د د د د

ا ر ص ص ص ص ک د ا ر د ا ب گودا د ر ک ا ا ا ا ا ا ا ا

اصباح علم د ی د د د د ا د د د د د د د د د د

۳- ریح د ۲۳ د د د د د د د د د د د د د د د د

اصف نان بعضا حاد خرمان د د د د د د د د د د د د د د

مخالف ا و ساق (ب) آ ب ک ما ا د د د د د د د د د د

افاضة بحال د او ا ا که نمای آ (د ۳۸۲) د د د د

نان بعضا دارای بعض آ ب ک د د د د د د د د د د

سفر نایاب د د د د د د د د د د د د د د د د

از مین د د د د د د د د د د د د د د د د

هر چند با د د د د د د د د د د د د د د د د

دائمه سحره د د د د د د د د د د د د د د د د

و بعد است د د د د د د د د د د د د د د د د

و بعد د د د د د د د د د د د د د د د د

د د د د د د د د د د د د د د د د

د د د د د د د د د د د د د د د د

ورن و دوالوجهین (۱) هر لزل (۴) نای^۱ که در سلك همجسی^۲ شعرا، محسن (۴)
 مسوس^۳ و مدندب (۴) وده شعر^۴ مشجر (۵) از سحر (۶) مسحر^۵ (۷) و شعرا (۸)
 از شعراء^۶ (۹) و عرل از معرل (۱۰) بار ساسد ا اب ملووم (۱۱) ناملائع را^۷ از
 م ترعات (۱۲) لظا م (۱۳) هر حای (۱۴) م اللطف (۱۵) وانگم، بل گمهای او را

۱- بو، نای	۲- بو، ط همجس	۳- و، مدندب و مسوس
۴- ع سعا	۵- ط، سحر	۶- ط، وسع از شعرا
۷- ط (را) ندارد		

۱- دو و منافق و دوالوجهین در علم تدبیر کلامی است مسند در دو نوع معنی مدح و مخر
 یا محمل الصدیق (در آمد دوالوجهین) ۲- اها آنکه در سخن حفظ کند و در محاسبات
 صنعت بر لزل است که در ماسا در علم تا مر الفاظی آورد که اگر حریکی از آن الفاظ نگردای
 سخن از مدح بهجو مدبل بود مانند سخن هرسری را کند نای که اگر نای با صافه خوانده
 شود معنی آن است که سخن گویند ا حدارنالا می رود و سراو ا رده دار می سازد (حدای و السحر
 تصحیح مرحوم انبال ص ۷۹) ۳- حدای رک ح ۶ ص ۳۰ ۴- در سحط ط و ع مسوس
 و مدندب از اصطلاحات علم عروض است (در انواع حدای جسمی حدای امها دینه نمسود ساند
 مقصود بحسن معرف و مصحفا است و نیز حال مسی ده و آن مفهوم است در کمور خای مدندب مصطرف
 آمده ۵- رک ح ۷ ص ۸ و آ را مویح در خوانند و آن شعری است که با
 آن در چند سخن مختلف الوری تنها که جمله آن م صداه فاسد و جوی هر نفس را خدا گانه بر خوانی
 هنده دگر بروری دگر برور آند و در مسحر حین هنده را شکل دنج بوسند (رک المعجم ص ۳۸۳
 و ۳۹۱) ۶- م ۷- امف با نهم فروهسه ۸- شعری رک ح ۶
 ص ۷۷ ۹- رن در سب و رسب موی رهاز (رب) ۱۰- و فحج و صم مینر دوک
 ۱۱- امف کوهنده (رب) ۱۲- ح مقصرعه دوسرگی روده (رب) نسوده
 مقابل مکر مقصود نکاحی است که دگران هملا نکاز رد اند ۱۳- ح لطفه سخن سکو
 و سنده (آندراج) ۱۴- آنچه در هر عبارت و گمان هر کس آمده است معروف مشهور
 و در تداول عامه معنی در و سنی و بد کا دهد و آن معنی با کلمه مصرع مینامد است ۱۵- مؤلف
 آندراج آرا لولی خانه (فاحه خانه) معنی کرد و آن نای را شاهد آورده است

